

روز پیش از روزی که برای دستگیری از مستمندان معین کرده بود، خانواده خود را به دروازه شهر می برده که تقسیم اعانه در آنجا به عمل می آمده. و در آن روز سهم بزرگی از اعانه زنها و کودکان بی سرپرست را به آنها می داده است.

هر شهر بزرگ ایران یک امام جمعه دارد که کار عمده او نماز گزاردن است در بزرگترین مسجد شهر. این مقام اهمیت فراوان دارد و ارثی است. پس از امام جمعه، شیخ الاسلام ها می آیند که شاه آنها را می گمارد. یک درجه پایین تر از آنها مجتهدین - یا کارشناسان قانون اسلام - قرار دارند که به انگار مردم از نجف یا کربلا اجتهاد گرفته اند که به آنها جواز قضاوت در امور شرعی می دهد و تنظیم اسناد معاملات. بی گمان صاحبان این مقامات و مناصب قدرت و نفوذ به دست می آورند، اما اعتبار و آبروی آنان در نزد مردم به شخص خودشان است نه به مقامشان. من ملاهایی می شناسم که هیچ یک از این عناوین را ندارند اما نزد مردم برتر از آن عالی مقامانند. از این عناوین رسمی که بگذریم هر کسی می تواند خود را ملا بنمایاند. همین بس که یک عمامه سفید بر سر نهد، یا یک عمامه سیاه که نشانه بستگی به خاندان پیامبر اسلام است. و چنان که ایرانیان گویند، دعوی سید بودن بیشتر آنها باور ناکردنی است. کار ملاها و سیدها یکی نیست. سادات مرده ها را به خاک می سپارند، ملاها در مسجد نماز می خوانند. ملاها روضه می خوانند، سادات موعظه می کنند. اما معیشت بیشترشان از این کارها نمی گذرد و به کسب و تجارت یا پیشه های گوناگون روی می کنند. آنگاه نوبت به درویشان می رسد. عناصری که در میانشان از هر سلک و طریقت و آئینی یافت می شود. کسانی از آنها از مسلمانی جز نامی ندارند. کار درویشان این است که به آواز بلند ثنای خدا گویند یا شعر بخوانند، نقالی کنند و صدقه بگیرند. هیچ کس از آنها نمی پرسد که هستند و از کجا می آیند. به خواهش طبع یا به هوا و هوس به کشمیر یا به جنوب هندوستان می روند. از راه تفلیس عازم مکه می شوند. سالها در راهها و در سفر به سر

می برند و دوباره به زادگاه خود باز می گردند، بی انگیزه و هدفی در زندگانی. اما هم در میان آنها بسیارند درویشانی که از زادگاه خود دور نمی شوند و خلوت می گزینند. در زادگاه خود زن و زندگانی اختیار می کنند و چه بسا در همانجا از دنیا می روند، مگر اینکه هوا و هوس به سرشان زده از دار و دیارشان دور کند. اینها مشتریان وفادار آشپزخانه های اماکن مقدسه و مساجدند.

درباره روحانیت ایران و شاخه های آن کتابها توان نوشتن. سر بسته بدانیم که شمارشان بزرگ است و قدرشان بسیار، و توان مالی شان چنان زیاد است که کمکی که دولت می کند - و ناچیز هم نیست - بخش اندکی از کل درآمدشان است. تنها در شهر قم، علاوه بر حرم حضرت معصومه علیها السلام، هفتصد امامزاده و مسجد و حرم و بقعه و قبرستان وجود دارد.

استقلال روحانیت، هر چند زیاد، بی حد و مرز نیست. دولت می تواند هر یک از اعضای آن را که امنیت کشور را متزلزل کند از جا برکند. نکته ای که بررسی آن گیرایی بسیار دارد ایمان و اعتقاد نزد ایرانیان است. من یقین دارم که چنین بررسی ما را به دریافت هایی می رساند که در اروپا گمانش را هم نمی برند. اروپاییان سرسختانه بر این باورند که آسیای میانه کانون تعصب اسلامی است. حال آنکه هیچ کشوری را نتوان یافت که در آن اسلام به اندازه ایران پس نشسته باشد. در این کشور هر مسلک و طریقتی، هر چه هم پوچ و ابلهانه، هوادار پیدا می کند. آن چه پانزده سال پیش از این در ایران بر بهایی ها روی داد گواه درستی گفته من است. درست است که در ایران اسلام دین رسمی است، اما چیزی که من به چشم خود دیده ام این است که در ایران، مانند فرانسه، دین رسمی دین اکثر مردم است. نه دین برگزیده است و نه دین انحصاری. ارمنی ها، کلدانی ها، یهودی ها و زردشتی ها بخش درخور توجهی از مردم این آب و خاکند، و همه جا با مسلمانها در صلح و سازش زیست می کنند. بخش بزرگ بازرگانی خارجی در دست ارمنی ها است و چند مقام

مهم حکومتی به آنها سپرده شده است. در ایالت کرمان زیاد رخ داده است که دولت وصول مالیات را که کار بفرنجی هم هست - به زردشتی‌ها سپرده است. طبابت کم و بیش در همه جا در دست یهودیها است، و به نفوذی که از این راه به دست آورده‌اند باید طلسم و جادو را هم افزود که کار آنها است. مردم آسیا روان نیرومند ندارند، و شاید یک تن هم در میان آنها یافت نشود که طلسم و جادو و دعا با خود نداشته باشد. بیشتر آنها طلسم‌هایی را می‌پسندند که از کارگاههای یهودیان بیرون می‌آید.

ایرانی‌ها دلدادۀ گفت‌وگوهای دینی‌اند، و به عکس ترکها تنها هنگامی از هم صحبت خود خوششان می‌آید که سخن را به این نکته بکشاند. و به شرط آن که حرمت‌ها در گفتار رعایت شود حرفی ندارند که گفته طرف را تا درباره رسالت پیامبرشان نیز گوش کنند. من پی بردم به اینکه در ایران عملاً همه دین‌ها از برابری برخوردارند. مثلاً سوگند خوردن به تورات و انجیل را قانون معتبر می‌شناسد. پس چرا کم و بیش همه اروپاییانی که درباره ایران نوشته‌اند از تعصب بی حد و مرز روحانیت و مردم سخن گفته‌اند. به گمان من سرچشمه باور آنها تعبیر نادرست کلمۀ نجس است. آسیایی، از هر دینی که باشد، همه کسانی را که خارج از دین اویند نجس می‌خواند. هر تازه وارد نامسلمان از اینکه می‌شنود، یا به چشم می‌بیند، که در ایران استکانی را که او در خانه یک مسلمان چای خورده است آب می‌کشند تا ظاهر شود، دل‌زده می‌شود. اما نمی‌داند که این کار «سزای بدی را به بدی دادن» است. اسقف اعظم ارامنه اصفهان هم استکانش را که در آن چای به یک مسلمان داده است می‌شوید تا پاک شود. در مدت شش سال اقامت در ایران توفیق نیافتم که یک پزشک یهودی را، که با او بسیار نزدیک هم بودم، راضی کنم که یک بار به شام به خانه من آید. و یک آشپز ارمنی داشتم که از نوشیدن شرابی که یک کشیش کاتولیک اصفهانی برای من آورده بود خودداری می‌کرد.

فصل هفتم

سواد آموزی

سواد آموزی در ایران از آزادی کامل برخوردار است، و دولت در آن هیچ وارد نمی‌شود. من ادعا می‌کنم که در هیچ کشور دیگری، در هیچ زمانی، سر و سامانی کامل‌تر از آنچه در ایران است برای آموزش نتوان یافت. هر کسی می‌تواند هر چه را که بخواهد و در هر جا که بخواهد درس بدهد. دولت به مدارس و مکتب‌خانه‌ها کاری ندارد. شیوۀ آموزش آنها هم آزادمنشانه است و هم اشرافی. آزادمنشانه است زیرا در آن به روی همه باز است و حتی نام دانش‌آموز را هم نمی‌پرسند مگر درباره آنها که از کمکهای نیکوکارانه‌ای که به دانش‌آموزان مستمند می‌شود طلب می‌کنند. اشرافی است از این رو که دولت نمی‌تواند در دارایی‌ها و درآمدهای یک مدرسه یا در شیوۀ خرج کردن درآمدهای آن دخالت کند. شهر تهران پانزده مدرسه دارد، و یک مدرسه نظام که خود شاه مخارج آن را می‌پردازد. اما از آموزش ابتدایی آغاز کنم.

هر ملایی می‌تواند مکتب‌خانه دایر کند. نه نیاز دارد از جایی اجازه بگیرد و نه تکلیف دارد که بر شایستگی خود برای این کار سندی نشان دهد. اگر او سواد کافی برای درس دادن نداشته باشد کار مکتب‌خانه نخواهد گرفت و بچه‌ها را پدر و مادرشان به مکتب‌خانه‌ای دیگر خواهند برد. در این

مکتب‌خانه‌ها هیچ معین نشده است که چه مبلغ پول باید پرداخت. هر کس هر چه بتواند یا بخواهد می‌پردازد بی آنکه مکتب‌دار حرفی بزند یا ایراد بگیرد، هر چند اگر کسی هیچ نپردازد. با هر آنچه به او می‌دهند اگر بتواند زندگی کند به کارش ادامه می‌دهد، اگر نه مکتب‌خانه‌اش را جمع می‌کند و می‌رود در محله دیگری مکتب‌خانه می‌گشاید. و اگر در آنجا هم کارش نگیرد دنبال یک کار دیگر می‌رود که معاشش را اداره کند. فراموش نکنیم که ملا شدن یک کار ارادی و دل‌بخواه است. کسی امروز یک عمامه بر سر می‌نهد و ملا می‌شود. فردا عمامه از سر برمی‌گیرد و دیگر ملا نیست.

شمار این مکتب‌خانه‌ها از حساب بیرون است و نمی‌شود درباره آنها عددی گفت زیرا هر روزی چند تا از آنها می‌بندند و چند تای دیگر می‌گشایند. محل مکتب‌خانه‌ها معمولاً یکی از دکانهای بازار است. در آن تمام‌باز است و هر رهگذری می‌تواند بچه مکتبی‌ها را ببیند که بر زمین نشسته، کتابی جلوی روی خود گشوده، کلماتی را که استادشان از رو می‌خواند دسته‌جمعی و یک‌صدا بازگو می‌کنند. در مکتب‌خانه بچه‌ها خواندن می‌آموزند و اندکی هم نوشتن. می‌گویم «اندکی» زیرا نوشتن نزد ایرانیان یک دانش به حساب می‌آید که به چند سال آموزش نیاز دارد. همین‌که کودکان اندکی خواندن آموختند قرآن به دستشان می‌دهند که باید از آغاز تا پایان بخوانند هر چند که به زبان عربی است - گاه همراه ترجمه فارسی - و کاری ندارند به اینکه کودک نمی‌تواند معنی آن را درک کند. نماز هم به کودکان می‌آموزند، که آسان نیست، با اندکی از تاریخ افسانه‌ای ایران و چند تکه شعر از شعرای بزرگ ایرانی. و این پایان سوادآموزی در مکتب‌خانه است. بچه‌های عامه مردم فراتر از این آموزش نمی‌بینند.

با اینکه دولت به سوادآموزی کاری ندارد خوب است بدانیم که درصد بی‌سواده‌ها در ایران پایین‌تر از فرانسه است و به آسانی می‌توان دریافت که سبب آن یکی زودرس بودن کودکان ایرانی است و دیگر ارزانی مدارس، که

برخی از آنها کاملاً رایگان‌اند. هر مدرسه‌ای شیوه آموزش و برنامه‌اش را خود تعیین می‌کند. اگر اولیای کودک آن را نمی‌پسندند کودک خود را به مدرسه دیگر بگذارند.

برای مدارس بالاتر - که به آنها مدرسه گویند - بناهای خوب ساخته‌اند که حیاط آن چهار گوشه، درخت‌کاری شده، حوضی در میان، و در هر کنار آن اطاق‌ها قرار دارند. مدرسه مادر شاه سلطان‌حسین صفوی در اصفهان بی‌گمان زیباترین بنا در ایران است. گنبد آن‌که از آجر میناکاری پوشیده است، و درهای آن‌که با نقره قلمزنی شده‌اند شاهکارهای حقیقی‌اند. مدارس تهران این‌ها نیستند: - مدرسه مروی: که ۴۰ حجره و ۸۰ طلبه دارد، با یک کرسی حکمت الهی و یک کرسی فلسفه.

- مدرسه دارالشفاء: ۲۰ حجره، ۳۰ طلبه و یک کرسی فلسفه و جبر دارد.
- مدرسه صدر: ۴۰ حجره، ۸۰ طلبه، یک کرسی حکمت الهی، یک کرسی فلسفه و یک کرسی ستاره‌شناسی دارد.
- مدرسه عبدالله‌خان: ۲۰ حجره و ۳۰ طلبه دارد. در آن درس داده نمی‌شود. طلبه‌هایی که در آن حجره دارند در مدارس دیگر درس می‌خوانند.
- مدرسه محمد: ۲۰ حجره، ۴۰ طلبه و یک کرسی حکمت الهی دارد.
- مدرسه میرزا زکی: ۲۰ حجره، ۳۰ طلبه، یک کرسی فلسفه، یک کرسی حکمت الهی و یک کرسی صرف و نحو عربی دارد.
- مدرسه میرزا صالح: ۴۰ حجره، ۷۰ طلبه و دو کرسی فرقه‌های غیر شیعه دارد.

- مدرسه ملا آقارضا: ۲۰ حجره، ۳۰ طلبه و یک کرسی فلسفه دارد.
- مدرسه میرزا رضاقلی: اکنون خالی و بسته است.
- مدرسه مادرشاه: ۳۰ حجره، ۲۰ طلبه، یک کرسی فلسفه که طلبه رغبتی به آن ندارند.
- مدرسه سپهسالار: ۲۴ حجره، طلبه مقیم ندارد، یک کرسی فلسفه دارد.

— مدرسه شیخ عبدالحسین: ۴۰ حجره و ۱۰ طلبه دارد، خاص روحانیان است.

— مدرسه موسوی: ۶ حجره، ۱۰ طلبه، یک کرسی فلسفه.

پس می‌بینیم شهر تهران، که در آن یکصد هزار تن زیست می‌کنند — بی آنکه شاگردان مدرسه شاه و مدارس عیسویان، یهودیان و زردشتیان را به حساب آریم — ۴۴۲ طلبه به این مدارس می‌فرستد^۱ که در آنها هفده استاد درس می‌دهند. دیگر شهرهای ایران هم به همین نسبت مدرسه و استاد دارند. خانواده‌های متشخص و ممتاز برای فرزندانشان معلم سرخانه می‌گیرند. از این ارقام و آگاهی‌ها به دست می‌آید که از هر دو دست نفریکی حکمت الهی و فلسفه می‌آموزد. اما این میانگین پایین‌تر از رقم حقیقی است زیرا در آن فرزندان خانواده‌های ممتاز و خانواده‌های غیرمسلمان به حساب نیامده‌اند. پس گزاره نخواهد بود اگر همه سوادآموزان را یک درصد مردم بنوانیم. و این نتیجه آزاد بودن آموزش و دست نداشتن دولت در آن است. و اکنون از سازمان درونی مدرسه مروی که نمونه این مدارس است و شیوه اداره آن برایتان بگویم:

این مدرسه ۱۶۰۰ تومان در سال درآمد دارد که از اجاره بیست دکان، یک بازارچه، سه باغ، یک ده و دو حمام به دست می‌آید. سه خانه هم دارد که یکی از آنها خانه متولی مدرسه است. در یکی دیگر روحانی وابسته به مدرسه زندگی می‌کند و در سومی مدرسین مدرسه. درآمد سالانه مدرسه به مصارف زیر می‌رسد: متولی ۱۶۰ تومان، مدرسین ۸۰۰ تومان، روحانی وابسته ۸۰ تومان، هزینه خرید کتاب ۳۰ تومان، حقوق کتابدار ۲۴ تومان، حقوق سرایدار ۱۸ تومان، مخارج گوناگون ۲۴ تومان. آنچه باقی می‌ماند بین چهل تا از طلبه‌های مدرسه تقسیم می‌شود. آموزش آزاد میوه طبیعی چنین سازمانی

است که در آن (۱) حقوق مدرسین از پولی پرداخت می‌شود که هیچ کس در آن دخالت و نفوذ ندارد، (۲) آموزش رایگان است، و کمک مالی تنها به آنها می‌شود که تنگدستانند و (۳) کمک مالی به صورت مستمری است، تا دریافت‌کننده را سرافکننده نسازد.

دولت در کار این مدارس تا آن اندازه بیگانه و از آن برکنار است که شاه کنونی زمانی که خواست به پول خود مدرسه‌ای تازه بگشاید که در آن دانش‌های نو آموخته شود ناگزیر شد به مدرسین و دانش‌آموزان این مدرسه همان امتیازها را بدهد که مدارس دیگر می‌دادند. این مدرسه تازه «مدرسه نظام» نام دارد و بین پنجاه تا یکصد دانش‌آموز. در آن ریاضیات، فیزیک، شیمی، فارسی، عربی، فرانسه، تاریخ، جغرافیا، پزشکی، و علوم نظامی آموزش داده می‌شود. مدیر آموزش و راهنمایی دانش‌آموزان یک افسر فرانسوی است که چند استاد اروپایی و ده استاد ایرانی در اختیار دارد. مدیر آموزش پزشکی دکتر تولوزان پزشک ناصرالدین شاه است. حدود ۱۲۰ هزار تومان مقرری در هر سال میان شاگردان مدرسه تقسیم می‌شود و غذای آنها را هم آشپزخانه شاهی می‌دهد. پس می‌بینیم که آموزش دولتی اصولی‌تر و سودمندتر است تا آموزش آزاد. دلیل آن هم ساده است؛ شاه در پی تربیت کارمندانی است که در سازمانهای دولتی کار کنند حال آنکه بنیان‌گذاران دیگر مدارس جز آموزش و رواج فلسفه و دین دغدغه‌خاطری ندارند.

بردباری ایرانیان در امر دین، و تاب آوردن عقاید دیگران در آنها چنان زیاد است که در ایران عیسویها، یهودی‌ها و گبرها افکار و عقاید خلاف اسلام آموزش می‌دهند، بی آنکه کسی در اندیشه آزار آنها برآید یا دولت موی دماغشان شود. از این رو هنگامی که لازاریست‌ها^۱ مدرسه خود را در ایران

۱. لازاریست‌ها فرقه‌ای از عیسویت اند که سن و نسان دو پول (Saint Vincent de Paul) در سال

۱۶۲۰ بنیاد نهاد.

۱. جمع رقم‌هایی که برای طلبه مدارس داده شده برابر با این عدد نیست.

بنیان نهادند نه تنها نیاز نداشتند که از کسی جواز بگیرند بلکه هم چند مسلمان آنها را یاری کردند. از مدرسان نامدار کنونی باید حاج ملاهادی سبزواری را نام برد که آوازهٔ دانش و خرد او به همه جا رسیده و از همه نقاط ایران و هم از هندوستان دانش‌پژوهان به مجلس درس او می‌آیند. شاگردانش آن‌سان شیفتهٔ عقاید و آموزش اویند که چون آبلار^۱ از هر جا که به جایی دیگر رود انبوه آنها به دنبالش روانه می‌شوند. از علوم می‌تدریس می‌کند یکی حکمت اشراقی است، که می‌کوشد آن را با موازین قرآن سازش دهد. این رشته‌ای از فلسفه است که دو قرن سابقه دارد. از حاجی کریم خان قاجار هم باید یاد کرد که در کرمان زندگی می‌کند و همه به عنوان رئیس فرقه شیخیه قبولش دارند. حاجی ملا آقای دربندی نیز از نام‌آوران است و زبانزد است که وعظ و خطابه او در شنونده شور و هیجان بر می‌انگیزد. سال گذشته در خطبه‌ای از منبر مسجد شاه تهران از چند تن از اعضای دولت سخت خرده گرفت و خطاهایشان برشمرد و در سایهٔ آزادی بیان که در این مملکت فرمان می‌راند هیچ کس به او پرخاش نکرد. تا آن که سفیر ترکیه به دولت شکایت برد که حاجی ملا آقا در خرده‌گیری تندی که از سنی‌ها کرده به شخص او دشنام داده است، و تهدید کرد که واقعه را به قسطنطنیه^۲ گزارش خواهد کرد. آن وقت بود که شاه بر آن شد که سر و صدا را بخواباند. و شگفتا که این مرد پارسا به فرمان شاه گردن ننهاده و گفت موعظه کردن حق اوست و از آن دست بر نخواهد داشت. دیگر چاره‌ای نبود جز آن که رضای خاطر او را فراهم آورند. پس قبول او را به دست آوردند که به کرمانشاه رود و در آنجا مردم را به راه راست بخواند. آنگاه شاه یک مستمری کلان برایش برقرار کرد و یکی از درشکه‌هایش را نیز فرستاد تا او را به کرمانشاه برد. آن زمان بود که حاجی ملا آقا دربندی رضا داد که تهران

را رها کند و در کرمانشاه ساکن شود. آقا علی استاد مدرسهٔ سپهسالار هم از بزرگمردان است. در میان مدرسین ایرانی بسیاری را می‌توانیم نام ببریم که فیلسوفان ممتازند. اما مرا با تاریخ فلسفهٔ ایران کاری نیست. با دادن چند نمونه که بررسی دربارهٔ آنها آسان است خواستم تنها این را گفته باشم که در ایران دولت به آزادی آموزش حرمت می‌گذارد، و مدرسین ممتاز منزلت فراوان دارند.

از آموزش دیگر دین‌ها، سازمان راهب‌ها و راهبه‌های لازاری سن و نسان دو پول و مدارس یهودی همدان و تهران را باید شمرد، و دروس منوچی، رئیس زردشتیان را، که در آن اصولی را تعلیم می‌دهد که نافی وحی و ظهورند، هر چند که همهٔ ملل سامی به وحی و ظهور عقیده دارند.

۱. Pierre abélard - حکیم و فیلسوف قرون وسطای فرانسه.

۲. نام سابق استانبول.

شخص خود. از این نمونه‌ها به‌ویژه در ولایات دیده می‌شود، اما آنها همواره پیرمردان و پیرزنانی‌اند که با بینش و افکار زمانهای پیشین به دنیای امروز می‌نگرند. فرزندان آنها دگرگونه می‌اندیشند، و به کمک اندوخته‌ای که پدر برایشان نهاده به کسب و تجارت می‌پردازند، یا در دستگاه حکومت برای خود کاری دست و پا می‌کنند، که در نظر خودشان آبرومندان‌تر می‌نماید. بسیاری از آنها هم پیش از آنکه دستشان به کاری بند شود کفگیرشان به ته دیگ می‌خورد و هنگامی به خود می‌آیند که دیگر دیر شده است. و اما پای‌بندی اخلاقی خدمتکارانی که در شهر پاریس در دسترس هستند چگونه است؟ هنگامی که به شما می‌رسند کم و بیش همه جا سر کشیده، همه درجات و طبقات مردم پاریس را دیده، بدیهای آنها را آزموده و پلیدیها را آموخته‌اند بی آنکه از اصول اخلاق و دین چیزی فرا گرفته باشند. پس به شما که می‌رسند تا مغز استخوان آلوده به بی‌انضباطی و بداخلاقی شده‌اند. گویی افراد صنفی‌اند که به عیش و نوش خانه مخدوم خو گرفته، توان بی‌چیزی و تنگدستی را که عامه مردم دارند از دست داده‌اند. از خورد و خوراک که در دسترس همه مردم نیست چشیده، لباس‌های فاخر ارباب خود را پوشیده و کار سبک کرده‌اند. پس دیگر نمی‌توانند زندگانی سخت و خستگی‌آور مردم ده و کارگران شهری را از سر گیرند، تا جایی که توان این را هم از دست داده‌اند که لذت خویشتن‌داری و طبع والای آدمی را بچشند. آزادگی و شیرینی زندگانی خانواده را به هیچ می‌گیرند. تنها در پی پول درآوردن‌اند که هوسهایشان را راضی کند، و خواستار زیستن در یک شهر بزرگ که در آن پلیدیهایشان پوشیده بماند. زیاد روی می‌دهد که وقتی می‌خواهید کسی را به خدمت گیرید با شما شرط می‌کند که حاضر نیست خارج از شهر برایتان کار کند هر چند که در آنجا همان کار بر او خوش‌آیندتر و شیرین‌تر باشد. این که نزد چگونه آدمی باید کار کند برایش مهم نیست. آن‌جایی خوب است که مزد بیشتر به او دهند. پس بیزاری جامعه از این‌ها و خوارانگاری آنها سزای بدی را به بدی دادن است.

فصل هشتم

خدمتکاران خانگی

در ایران طبقه میانه جامعه از دو عنصر شکل می‌گیرد، سوداگران خرده‌فروش و خدمتکاران خانگی. در این فصل به عنصر دوم می‌پردازیم. در جامعه‌های آسیایی خدمتکاری خانگی جایگاهی چنان بزرگ دارد که درباره آن نمی‌توان هیچ نوشت. جای شگفتی نیست اگر بگویم که از چهل هزار مرد که در تهران زندگی می‌کنند سی هزار نفرشان به خدمتکاری خانگی مشغولند. چه آنکه تنها اعیان و اشراف نیستند که در خانه ده‌ها خدمتکار دارند، کوچکترین میرزاها نیز دست کم هفت-هشت نفر در خدمت خود دارند.

خدمتکاری خانگی در شرق هیچ مانند اروپا نیست. نزد ما مزد کار سنگین است پس زمان کار کوتاه. جایگاه خدمتکاران در زندگانی ما چنان کوچک است که آنها نه از کار و زندگانی ما سر درمی‌آورند، نه دوستان ما را می‌شناسند و نه حتی عادات و آداب زندگانی ما را. به آنها نیاز داریم اما با آنها همچون دشمنان رفتار می‌کنیم. البته من خانواده‌هایی را می‌شناسم که خدمتکاران باوفایی دارند که دیر زمانی است در خانه آنها خدمت می‌کنند و خود را عضو آن می‌انگارند و به منافع آن همان اندازه دل‌بسته‌اند که به منافع

در آنچه من نوشتم همه هم‌رأی و هم‌داستان‌اند و نویسندگان، از هر سلک و طریقتی، آن را هر چه سیاه‌تر وصف کرده‌اند.

در شرق از سوی دیگر زیاده‌روی می‌بینیم. در آنجا خدمتکاری خانگی از هر شغلی شریف‌تر است و خواستار بیشتر دارد. از خدمتکاری به همه چیز توان رسید، و در میان بزرگانی که امروزه مناصب مهم دارند چند تن را توان نام برد که در خانه امیر نظام، صدر اعظم گرانقدر شاه کنونی، خدمت می‌کرده‌اند. همه کارکنان حکومت خدمتگزاران پادشاه‌اند و برای بردن هر فرمانی از او آماده. در ایران این سامان خوبی‌های خود را دارد و بدیهای خود را، اما در جمع زبان آن بر سودش می‌چربد. شیوه‌ای است همانند دموکراسی امپراتوری بیزانس. بین شاه و رعیت هیچ حائل و فاصلی نیست، و همه می‌توانند به هر شغل و مقامی دست یابند. از سوی دیگر نه نسب، نه ثروت، و نه خدمات خود آدمی هیچ‌یک حقی برای او نمی‌آفریند. به کار گرفتن افراد و دادن مقام و منصب به عنایت شخصی بستگی دارد، پس اگر مخدوم را از خادم خوش آید به شایستگی و کاردانی نیاز نیست. چنین سامانی ایران را از روی کار آمدن یک طبقه مأمورین با نفوذ حکومت برکنار داشته اما به گرداب ترسناک‌تری در افکنده است که پارتی‌بازی و نورچشمی‌پروری است. و چون هر کس به آسانی می‌تواند از این راه به هر چه بخواهد دست یابد، هیچ‌کس نیاز ندارد که برای رسیدن به مقامات هر چه بالاتر به یک عمل سیاسی دست بزند، بلکه هم می‌کوشد تا همین سامان را که به مراد او می‌گردد پایدار نگه دارد. و این عامل است که آرامش رویه‌ای جامعه را ننگه می‌دارد. آیا می‌توان باور کرد که اداره کارهای مملکت و مشاغل مهم به کسانی وانهاده شود که بیشتر عمر خود را در بیغوله‌های جامعه سپری کرده، سپس هوش خود را در نیرنگ‌بازی و کلک‌چینی به کار گرفته‌اند تا رقیب را سرنگون کنند و به هر دست‌آویزی خود را به خداوندان قدرت نزدیک ساخته با ستودن زشتی‌ها و هوس‌های آنها و ثناگویی از آنها مقرب‌الخاقان شوند؟ من از حکمرانهای

ایالات و ولایات کسانی را می‌شناسم که در گذشته غلیان‌بردار بوده‌اند که از پست‌ترین کارها در مشاغل خدمتکاری است، و وزرای سرراغ دارم که سرچشمه دارایی آنها آن قدر آلوده و ننگین است که نتوان گفت. همه این‌ها که شمردم اندکی است از بلای بزرگی که رسم نوکریایی بر سر ایران آورده است. کسانی که خدمتکار می‌گیرند به همه آنها مزد نمی‌دهند و شمار خدمتکاران هر چه فزون‌تر بی‌مزدان آنها بیشتر. کارهای اندرون را زن‌ها و کنیزان می‌کنند، و مردان به آنجا راه ندارند. خدمتکاران بیرونی عبارتند از: پیشخدمت حضور که به شخص ارباب و فرمانهای او می‌رسد، و شمار کم و بیش بزرگی از فرمان‌بران گوناگون، و مردانی که در طویله خدمت می‌کنند. از همه این خدمتکاران که شمارشان گاه تا یکصد نفر هم می‌رسد تنها سه یا چهار تن مزد دریافت می‌کنند. دیگران باید گلیم خود را هر جور که می‌توانند از آب بکشند. درآمد بیشتر این‌ها از بخشش‌هایی است که مهمانها و مراجعین ارباب به آنها می‌کنند، چه آن‌که هر که بخواهد ارباب را ببیند باید سیل گروه چاکران او را چرب کند، و به کس یا کسانی که به او مزده آورند که گره کار او گشوده شده است باید سخاوتمندانه پاداش دهد. آنگاه نوبت می‌رسد به خنق و حساب (کمسیون). رسم است که هر کس که از بالادست خود ارمغانی دریافت می‌کند باید کم و بیش مبلغی برابر با نیمی از ارزش آن ارمغان را به آورنده بخشش کند. و اگر ارمغان‌کننده آدم با قدرت و نفوذی است که ارمغان او غرور و افتخار نصیب دریافت‌کننده می‌کند خود ارمغان دهنده مبلغی را معین می‌کند که دریافت‌کننده ارمغان باید به آورنده آن بپردازد. و این مبلغ همواره از ارزش چیزی که ارمغان شده است بیشتر است. گویند یکی از بزرگان این شیوه را وسیله‌ای برای کسب درآمد بیشتر خود قرار داده بود: نوکران خود را وامی‌داشت که با پول خود شالهایی بخرند که او به رسم ارمغان به این و آن می‌فرستاد و درآمد این ارمغان‌فروشی را با آن نوکران تقسیم می‌کرد. بزرگ دیگری را حکایت کنند که برای پسر خویش مستمری دست و پا کرده، اما

می خواست که تمامی آن را به جیب خود ریزد. و چون فرزند به این خواست او تن در نداده بود پدر شالی برای او به ارمغان می فرستد و فرمان می دهد که پسر باید به نوکر پدر که ارمغان بر بوده - سه هزار و هفتصد تومان پرداخت کند، هر چند که آن شال به نیمی از این مبلغ هم نمی ارزیده. زمانی که به خانه ای وارد می شوید نمی شود که باغبان خانه به هنگام درآمدن یا بیرون رفتن شما از خانه گلی یا میوه ای به شما پیش کش نکند. تنها درآمد این باغبان از همین راه است، و من اطمینان ندارم که این باغبان - همچون دریانهای برخی از کاخها در ایتالیا - چیزی هم دستی به ارباب خود نداده باشد تا به این کارش گمارد. گویند که به این خدمتکاران اگر مزد کارشان نمی دهند اما خوراکیشان می دهند. اما چنین است که هر روز مقدار ثابتی برنج و گوشت در خانه ارباب پخته می شود، و از هر وعده غذا آنچه در سفره باقی ماند به خدمتکاران وامی نهند. اما از یک سو مانده خوراکی ها همه خدمتکاران را کفایت نمی کند و از سوی دیگر همه خدمتکاران درون سفره خانه یا پیرامون آن نیستند تا سهمی ببرند. پس به برخی از آنها هیچ گاه هیچ نمی رسد. برخی دیگر که به سفره خانه دسترسی دارند هم شکم سیر می کنند و هم جیب های فراخ خود را می انبارند تا به خانواده خود غذا برسانند.

و ارباب، اگر در میان کسان خود به کسی عنایت داشته اما خود نتواند دست او را در دیوان و دولت به شغلی بند کند به یکی از وزرا توصیه اش می کند که او را به میرزایی گمارد. و همین که این قدم نخست برداشته شد دیگر هیچ دلیلی ندارد که میرزا خود را تا بلندترین جایگاه در دربار سلطان نکشاند. پس به آسانی پی توان برد که این سامان چه زیاده روی ها و زیانها به بار می آورد. هر آب بیار یا غلیان برداری که شاهد این اوضاع است جاه طلبی اش بیدار می شود و هیچ مانعی در پیش پای خود نمی بیند که همان روش را پیشه کند. پی بردن به این نکته که برای نورچشمی شدن به هر کاری که از تو بخواهند باید تن در دهی هوش سرشار نمی طلبد. به علاوه مردم آسیا دریند

تمیز نیک از بد نیستند. در اقلیم سازگار آسیا هر کس می تواند معاش روزانه را با چند شاهی بگذرانند، در انتظار روزی که بخت او را به مال و منال رساند و هر روز تومانها خرج کند. و آنگاه بی درد سر می توانیم در خیال خود افکار یک ایرانی ماجراجو را بخوانیم. به کسی که پاره ای از عمر را به دغلی و ریاکاری سپری کرده، و ناگهان، بی اندک شایستگی، به همه درآمدهای مملکت دست می یابد چگونه اعتماد توان کرد؟ جز این نیست که چنین آدمی عقل از دست می دهد، خود را نابغه زمان می انگارد، اندرز از هیچ کس نمی پذیرد و هر خبط و خطایی که به گمان درآید از او سر می زند. و چون هوش او با دوز و کلک چینی الفت دارد که او را به چنین پایگاه رسانیده است اکنون نیز از همان شیوه پیروی می کند تا پایگاه را از دست ندهد. نه از اداره امور مملکت شناختی دارد و نه در میان مردم پشتیبانی، پس، مانده عمر را هم به دسیسه و اسباب چینی می گذرانند تا حریفان را به دام اندازد و همچون گذشته معامله گری و مال اندوزی کند. نیاز به اقبال مردم و پشتیبانی آنها، یا به کرسی نشاندن یک عقیده و فکر سیاسی در وجود او نیست. قدرت مقام خود را تنها صرف این می کند که به هوسهایش برسد و از کیفر گناهانش برهد.

حال به خدمتکاران، در معنای حقیقی کلمه، بازگردیم که علت اصلی آشفتنگی و رشوه و فساد آنند که ایران را به خاطر آن به حق سرزنش می کنیم. چنان که گفتیم اینها برای معاش خود درآمدی ندارند جز آنچه از قبل شغلشان بلکه می کنند. و چون بین آنها و اربابهاشان هیچ خط فاصلی وجود ندارد کار به این جا رسیده که خدمتگزاران بزرگان خود برای خویشتن شخصیتی به هم می رسانند. رشوه خواری و فساد دربار سلطنت هم آنها را یاری می کند و رفته رفته یک خدمتکار ساده نفوذی دست و پا می کند که خواه آن را در خدمت کسانی می گذارد که پولش می دهند و خواه به کارش می برد تا خطاهایش بخشوده شود. همه از این دردها آگاهی دارند و هیچ کس در فکر درمان آنها نیست، چه آنکه اگر بخواهند آنها را چاره کنند یا باید شمار

خدمتکاران هر خانه کاهش فراوان یابد، یا ارباب به خدمه خود مزد بدهد، و این چیزی است که هیچکس نمی خواهد. این روش بلاهای دیگر هم به بار می آورد که از جمله ترک صنعت و کشاورزی است؛ به ویژه به کشاورزی لطمه فراوان زده است. نه دهم زمین های ایران ناکاشته رها شده اند. و این نه به سبب بدی خاک است یا کمبود آب. دلیلش این است که ده کم است و زارع کمیاب. عیب عمده آسیایی ها تنبلی شان است. زیستن در شهر را، هر چند به تنگدستی، برمیگزینند زیرا در شهر کم کار می کنند و خود را به خانه یک کارمند دولت وامی بندند و آن وقت تنها کاری که می کنند این است که هر زمان اربابشان از خانه بیرون می رود چند قدم پیشاپیش او راه بروند. مانده اوقاتشان را به بیهودگی به سر می آورند و این را برای خود ناز و نعمت می شمارند.

من ناگزیرم به اندوه این را بگویم که این بیماری دارد به مردم ایلات نیز که من از دل دوستشان دارم - سرایت می کند. کسانی از آنها که با خان به پایتخت رفته اند از گوارایی زندگانی شهری به رفقای خود بازگفته اند و شیرینی گفت و شنودهای بازار را به آنها چشانیده. رفته رفته همه آنها که توانش را داشته اند از کشت زارها گریخته و به شهر روی آورده اند تا از چنان زندگانی ای بهره مند شوند که تن آسایی به آن گرایش دارد. مردم ایلات ایران چون از پایتخت دوراند تا کنون در برابر این وسوسه ایستادگی کرده اند، اما از ایلات ترک بر اثر مهاجرت به شهرها بیش از نیمی باقی نمانده است.

سوداگران و صنعت گران - که در فصل های آینده از آنها خواهم نوشت - نفرت عمیقی به خدمتکاران و به دولت دارند. دولت را بلایی می دانند که از آن گریز نیست و می کوشند که هر چه کمتر با او سر و کار داشته باشند.

من چندان باور ندارم که تمدن ما اروپاییان به مردم مشرق زمین سودمند افتد. ما خود پیرتر و پوسیده تر از آنیم که در اندیشه نو ساختن جامعه ای باشیم که در تمدن همردیف ما است، اما از ما قدیمی تر است و پوسیده تر. با این حال ادعا می کنیم که رابطه ما با ایرانیان می تواند آداب و رسوم آنها را دگرگون کند

به گونه ای که برای آنها سودمند باشد. ترکها به این نفوذ تن در داده اند و امروزه در قسطنطنیه شمار خدمتکارها - هر چند که به پایه اروپا نرسیده - به حد اعتدال رسیده است. و با وجود زیاده روی هایی که در دستگاه اداری آنها دیده می شود نوعی سلسله مراتب بر آن حکومت دارد. و در دادن مشاغل هر چند پارتی بازی رواج دارد اما به اندازه سابق درهم ریخته نیست. شک ندارم که ایرانی ها نیز، با هوش سرشار و سرزندگی تحسین انگیزی که در آنها دیده ام خواهند دریافت که خدمه فراوان داشتن بار سنگینی بر زندگانی شان است. و برای درک این حقیقت باید که رابطه آنها با اروپا گسترش و پیوستگی یابد، و شمار افزون تری از آنان به شیوه زندگانی ما پی برند. اگر میلیونها اروپایی هم به ایران سفر کنند تنها حضور آنها نمی تواند در شیوه فکر و زندگانی ایرانی ها دگرگونی آورد. مسافر اروپایی اگر هوشمند باشد در اندیشه آن است که کشوری را که به آن سفر کرده است بشناسد. با مردم بومی درمی آمیزد. از آداب و رسوم آنها هر چه بتواند فرا می گیرد تا بر آنان ناپسند جلوه نکند. و اگر چندی بگذرد آب و هوا و بینش مردم آسیا چنان در تن و ذهن مسافر رخنه می کند که او دیگر نه تنها در اندیشه آن نیست که شیوه زندگانی خود را به آن مردم بار کند، بلکه هم به آسانی نخواهد توانست سرزندگی مادرزادیش را نگه دارد. و چنانچه دیر زمانی در آسیا درنگ کند پس از بازگشت به میهن خود هم دیگر آن سرزندگی را نخواهد داشت. و اروپایی ای که هوش و اصول اخلاقی اش اندک است بی درنگ مجذوب می شود. چون توان خود کفایی ندارد با مردم پست جامعه شرقی درمی آمیزد و در لذت ها و پلیدیهای آنها - که میگزساری پشاهانگ آن است - شریک می شود. و چنین آدمی چه بسا که میهن خویش را باز نخواهد دید. آب و هوا و مرز و بوم آسیا دست از او بر نمی دارند و پس از دو یا سه سال به گورستانی روانه اش می کنند که قربانیان پیشین خود را به آن فرستاده اند. برای آنکه ایرانی شیوه زندگی و ریخت و پاش آن را دگرگونه کند باید شمار زیادی از آنها بروند و به چشم ببینند که زندگانی در

لندن و پاریس چه ساده و آسان است. خوشیها و لذتهای آمیزش با دیگران چه ارزان به دست می‌آیند، و سرانجام، ناز و نعمت و تجمل چه جلوه‌های گوناگونی دارند. همین‌که دیدند سفر با درشکه و کالسکه چه راحت است به فکر ساختن جاده‌ها می‌افتند. قطارهای راه‌آهن را می‌بینند و دوست می‌دارند که در سرزمین خود راه‌آهن داشته باشند، و اندیشه ساختن آن می‌کنند. درمی‌یابند که برای سوخت لوکوموتیوها به ذغال‌سنگ نیاز دارند، پس به بهره‌برداری از معادن ذغال خود می‌پردازند و دیگر معادن فلزات، که در ایران فراوانند. و آنگاه که این کارها آغاز گردید مردم به کارهای گوناگون و پردرآمد روی خواهند کرد و خانه‌های بزرگان خودبه‌خود از خدمه تهی خواهد شد، و چه بسا روزی برسد که در شهر تهران هم یافتن یک پیشخدمت همان اندازه دشوار گردد که امروزه در پاریس هست.

فصل نهم

خلاصه فصول پیشین

در فصل‌های پیشین کوشیدم تا نهادهای سیاسی و اجتماعی ایران را به زبان ساده بیان کنم. اینک باید به آنچه گفتم نکته‌ها و نکته‌گیریهای بیفزاییم. بررسی شاخه‌های گوناگون اداره مملکت بر ما آشکار می‌دارد که شاه ایران - دور از آنچه ما می‌پنداریم - یک سلطان مستبد نیست و اختیارانش در حقیقت از آنچه ظاهر امر نشان می‌دهد بسیار محدودتر است. پندار نادرست ما زائیده نوشته‌های نادرست مسافران خارجی است که در ایران کارمندان حکومت را به جای مردم و همانند مردم انگاشته‌اند. و چون نه وقت کافی و نه وسایل و امکانات لازم در اختیار داشته‌اند تا بیخ و بن نهادهای سیاسی - اجتماعی این سرزمین را بررسی کنند بر رویه اوضاع درنگ کرده، ناله و شکوه این و آن را بی نقد و موشکافی پذیرفته‌اند، به‌ویژه آن که چیزهایی که می‌شنیده‌اند با روایات پیشینیان درباره ایران همساز بوده است. از عادات شرقی‌ها یکی هم این است که پیوسته ناله و زاری کنند و گله و شکایت. اگر گفته‌هاشان را باور کنی مدام زیر چماق مأمور حکومت‌اند، و از جور حاکم ده ماه از سال نان برای خوردن ندارند. اما همین آسیایی که این اندازه می‌نالند همین‌که پا به خاک اروپا می‌گذارد از سنگینی قواعد و قوانینی که

ما برای نظم جامعه خود نهاده‌ایم نفسش چنان تنگ می‌شود که جز بازگشت به وطن آرزویی نمی‌کند.

برایتان گفتم که در دهات ایران مالیات چگونه وصول می‌شود و مردم برای ایستادن در برابر یورش مأمورین حکومت چه ترفندها به کار می‌برند. گفتم که کوچ کردن مردم یک ده بر آنها چه آسان و چه ارزان است، اما به دولت چنان گران بار می‌آید که به خواست‌های مردم ده تن درمی‌دهد تا از کوچیدن آنها جلوگیری کند. نشان دادم که سر و سامان نیروی امنیت شهری از هر جای دیگر بهتر و آزار آن کمتر است. نیز گفتم که روحانیت مستقل و نیرومند است اما نه تنها به امور پیروان دین‌های دیگر کاری ندارد بلکه هم از پیروان دیگر دین‌ها پشتیبانی می‌کند. نیز نوشتم که سوادآموزی به اندازه‌ای آزاد است که حکومت هیچ در فکر آن نیست که در آن دخالتی کند. آقا علی مدرس سه‌ک از او برایتان نوشتم - روزی برایم گفتم: «من هنوز نمی‌دانم که آیا پیشنهاد سپهسالار را برای درس دادن در مدرسه او بپذیریم یا نه. باید بدانم که او یقین دارد که برایش مایه افتخار خواهد بود که من از میان همه مدارس مدرسه او را برای درس دادن برمی‌گزینم.» در فرانسه یک مرد نادان فضل‌فروش ممکن است این‌گونه حرف بزند. اما در ایران گفته آقا علی زبان حال هر مرد فاضلی است که به ارزش دانش خود آگاهی دارد. و این ارزش از شمار دانش‌آموزانی که در درس او می‌نشینند به آسانی به دست می‌آید.

نیروی جنگی و نظامی در دست عشایر است. شاه باید دیوانه باشد تا بخواهد به امتیازهایی که ایلات و عشایر دارند دست بزند یا نهادها و سازمان‌هایشان را در هم ریزد. نخست اینکه شاه چنین کاری نمی‌تواند کرد زیرا نیرویی ندارد که با ایلات روبه‌رو شود. دیگر اینکه آسایش مردم بی‌گناه را به خطر خواهد انداخت. و بر فرض که به این کار توفیق یابد، دیگر برای او نیروی جنگنده‌ای باقی نخواهد ماند که در برابر دشمنان بایستد. و از آن هم بدتر، دیگر کشاورزانی نخواهند بود که مردم شهرها را خوراک دهند.

ممکن است از من بپرسند پس چگونه است که تاریخ‌نویسان همه قرون و اعصار، و مسافرینی که آمده و رفته‌اند ملت‌هایی را که در این سرزمین‌ها می‌زیسته‌اند برده حکمرانان مستبد و بنده خواست‌ها و هوس‌های آنها شناخته و شناسانده‌اند؟ ملتی که از نهادها و سامانهایی این چنین که شما برشمرده‌اید برخوردار است، و در برابر فرمانروای خود چنین وثیقه‌ها دارد که شما خبر آورده‌اید باید همان اندازه آزاد شمرده شود که دیگر ملت‌هایی که ما تاریخ آنها را می‌شناسیم. و دلیلی نداشت که تاریخ‌نویسان بکوشند که خلاف آن را بر ما روایت کنند.

چنین ایرادی ارزش صوری و ظاهری دارد، نه حقیقی. دورانهایی از تاریخ شرق که بر ما بیشتر شناخته‌اند دوران کشورگشایی‌ها و جنگ و جدال‌هایند، که خواه‌ناخواه باجگیری و ستمگری فاتحین و بلاها و دردهای مغلوبین را در پی آورده‌اند. اما پس از آن، رفته رفته که آشتی برقرار می‌شده و زندگانی به روال عادی خود درمی‌آمده هر یک از طبقات جامعه امتیازهای پیشین خود را اندک اندک باز گرفته و کوشیده است که در برابر سلطه‌گرایی حکومت تضمین‌هایی دست و پا کند. پارس‌ها پیش از پادشاهی کوروش، و مادها پیش از فرمانروایی خشایارشا - ملت‌هایی که، به‌اختلاف، سفید، آریایی و هندوژرمنی خوانده شده‌اند - چنین کرده‌اند. آزادی‌هایی را که به نهاد‌های هر یک از این اقوام وابسته بوده دوباره به چنگ آورده‌اند، و تنها دوران کوتاهی دستخوش استبداد بوده‌اند. آن زمان که مادها نینوا را گشودند شمارشان چنان اندک بود که به زودی با ملت مغلوب درآمیختند، هر چند که خون و نهاد‌های هر یک با دیگری فرق داشت. آشوریها پیش از مادها به فرمان‌بری از حکمرانان خو گرفته بودند، اما شمار مادها چنان کوچک بود که پس از آمیزش با آشوریها اگر دین به یاری مادها نیامده بود تا نهاد‌هایشان را نجات دهد دیری نمی‌گذشت که چنان در ملت آشور حل می‌شدند که دیگر غالب از مغلوب باز شناخته نمی‌شد. از این درهم‌آمیختگی یک روحانیت نیرومند و مستقل سربرآورد که

در تمام دوران ساسانیان و تا طلوع اسلام نفوذ واقعی و بی‌چون و چرای خود را در امور حکومت به کار برد تا آنجا که سرسختی موبدان بارها شاه را در بن‌بست قرار می‌داد و یک ستمگری حقیقی بود.

پس از غلبه اعراب زمان فرمانفرمایی خلفا بر ایران بسیار کوتاه بود، و به زودی از گوشه و کنار ایران امرای مستقل سر برآوردند که هر چند بعضی از آنها چند صباحی به فرمان خلیفه گردن نهادند تا از پرداخت خراج و دادن سرباز معاف شوند. ولی حکمرانان مستقل بودند که بر وفق منافع و خواست خود عمل می‌کردند. در طول سه قرن از حمله اعراب تا دوران غزنویان این سرزمین دچار جنگ‌های داخلی بود. حکمرانهای خراسان، سیستان، مازندران و فارس، هر چند گمارده خلیفه، به زودی خود را مستقل اعلام کرده حکومت را، هر یک در خانواده خود، موروثی کردند. طبیعی است که همسایگان و رقیبان به حکومت آنان گردن نمی‌نهادند و جنگ‌های جدالهای فراوان روی داد. پس از غزنویان، سلجوقیان و اتابکان به حکومت رسیدند. هر یک از آنها با تکیه بر طوایف همجوار خود را مستقل خوانند. به دنبال آن مغولها و تاتارها به این سرزمین یورش آوردند، اما هیچ‌کدام حکومت پایدار برقرار نساختند. تیمور لنگ و چنگیزخان بلاهایی بودند که بر این سرزمین فرود آمدند، نه حکومت‌های پاگرفته.

آنگاه یک انگاره دینی پدیدار شد که ترکان عثمانی کینه اسلامش می‌گفتند. و سلسله صفوی را بر تخت سلطنت نشانید. اروپاییانی که در سده‌های پانزده و شانزده و هفده به ایران سفر کرده‌اند (شاردن، تاورنیه، تونو^۱، کمپفر^۲، نیبور و دیگران) می‌نویسند که روحانیت شیعه، که تازه پا گرفته بود، نفوذ و امتیازهای فراوانی به دست آورده بود، و شاه عباس و جانشین‌های او با همه نیرومندیشان ناگزیر بودند که با ملاها و با رؤسای بزرگ ایلات کنار

آیند، و ناگزیر آنها را به جان یکدیگر می‌انداختند تا از نفوذ هر کدامشان بکاهند. و زمانی که افغانها برای ویران کردن اصفهان تاخت آوردند مردم شهر که خبر تندخویی و خونخواری افغانها را شنیده بودند نمی‌خواستند شهر را تسلیم کنند. اما همه سران عشایر و بیشتر ملاها خیانت کردند. و شاه سلطان حسین بی‌کفایت و بی‌اراده به چنان پایان شومی تن درداد که می‌دانیم. و پس از آن جنگ و ستیز زنده و قاجاریه در پایان قرن هجدهم یک‌بار دیگر استقلال عشایر و ایلات و کم‌توانی سلاطین در برابر آنها را نشان داد. از آن زمان به بعد اندیشه ایرانیان بسی دگرگون شده است. روابطشان با غرب به آنها یاد داده است که برای ایستادن در برابر خودکامگی شاهان چاره‌هایی بهتر از جنگ داخلی و برادرکشی وجود دارد. پی برده‌اند به اینکه آزادی عقیده و مذهب، آزادی دانش‌آموزی و گسترش داد و ستد با خارجه حافظ استقلالشان است. و در این راه است که امروزه گام برمی‌دارند. آماری که من در فصل هفتم آوردم دلیل استواری است بر دل‌بستگی ایرانیان به دانش و فلسفه. بیزاری بی‌حد و مرز آنها از دولت و سهل‌انگاری آنها در برابر رشوه‌خواری مأموران حکومت نشانه‌هایی اند درخور توجه و بررسی. به گمان من ملت ایران بیدار شده است و می‌داند که دیگر توان بحرانهای تازه ندارد، و باید از هر چیزی که به یک جنگ داخلی و برادرکشی بینجامد دوری گزیند. ممکن است کسانی چنین روشی را بی‌کفایتی و بزدلی انگارند، ولی هر گاه به ثمراتی که صلح و آرامش در این سرزمین به بار خواهد آورد بیندیشند این روش را عاقلانه خواهند یافت. بلای رشوه‌خواری و فساد این یا آن وزیر یا وابستگان دربار شاه تنها بر سر چند تن فرود خواهد آمد اما در عوض توده مردم در صلح و امن خواهند زیست و بیش از آنچه از دست بدهند به چنگ خواهند آورد. رشوه‌خواران و زورگویان پولهای انباشته را صرف تجمل و ولخرجی می‌کنند، که البته بهتر بود به مصارفی می‌رسانیدند که به ثروت همگانی بیفزاید. اما باز هم خدا را شکر که ایرانیان نه همچون ترکها پولهای

کلان به خارجه می فرستند و نه مانند روسها پولهاشان را در اروپا نفله می کنند. این را هم بگویم که در ایران دزدی به مراتب کمتر از آن است که گفته اند. تکرار می کنم که نویسندگان اروپایی بنای کارشان بر این بوده است که به توده مردم بپردازند که برده وار زندگی می کنند و با تیره بختی دمسازند. از این رو این گرایش در آنها بوده که همه چیز را زیاده سیاه و تاریک ببینند و هر آنچه را که خدمتکار یا مترجمشان از شنیده های کوچک و بازار بر آنها روایت کرده است وحی منزل پندارند.

ما تاریخ ایران را از دیرینه ترین اعصار تا زمان کنونی در چند سطر مرور کردیم. در همه این قرون و اعصار کم بوده اند دورانهایی که استبداد زورآزمایی را تاب آورده باشد. و تازه اگر دورانهای لشکرکشی و کشورگشایی را، که در آن شمشیر بر همه چیز فرمان می رانده است، کنار بگذاریم می بینیم که در دورانهای هخامنشیان، ساسانیان و صفویه پادشاهان را روحانیت بر تخت نشانده و بر تخت نگه داشته است. روحانیتی که همواره خواستار یک سلطان نیرومند بوده است که در درون مملکت پشتیبان او باشد و در برابر دشمن خارجی پاسدار او، بی آنکه هرگز تن در داده باشد به اینکه پادشاه اندکی از قدرت او بکاهد. در سراسر این چهل سده تاریخ نقش عمال حکومت طبعاً دگرگونی بسیار به خود دیده است. هر چند درباره آنها یک نکته را هم پذیرفته اند و آن این که وضعیتشان همواره ناستوار بوده است و در آمدشان بی مقدار. زمانی که استبداد در بالاترین جایگاه قدرت بوده خدمتگزاران حکومت چاکر خانه زاد سلطان مستبد بوده اند، و من در این دنیا مقامی پست تر و فرومایه تر از این سراغ ندارم. مردی که در اندیشه این می شد که شاهان و شاهزادگانی این چنین را رام کند باید هم از یک خوی سلطه جو برخوردار می بود، هم از یک هوش سرشار و اراده آهنین، و هم از نیرویی همسنگ همه اینها. از شما می پرسیم، اگر هم همه اینها در یک تن جمع می شد اسباب و ابزار و یار و مددکار از کجا فراهم می آورد؟ در برابر مردی چون سلطان محمود

غزنی که در او تعصب دینی و خوی سلطه طلبی از اندازه بیرون بود تنها یک دیوانه می توانست هوای زورآزمایی در سر پرورد. مردی که به گردن زدن و کشتار جمعی مردمی امر می داد که تنها گناهشان این بود که هنوز حلاوت اسلام را نچشیده بتهای سنگی را پرستش می کردند. در برابر چنین مردی خلق خدا چگونه می توانستند احساس امنیت کنند و خاطر آسوده بمانند. یا شاه سلیمان صفوی که بیشتر اوقات عمر را به عشرت و می گساری می گذراند و در چنان حالتی امر به نفرت انگیزترین کارها می کرد که هر کس امر او را به کار نمی بست قربانی هوس آن ستمکار می شد. هم او بود که امر کرد یکی از زنانش را زنده در آتش بخاری بسوزانند. اما شکر خدا را که چنین دورانها در تاریخ ایران کم بوده اند، و در آن دورانها هم خدمتگزاران حکومت - هر چند که بازبچه هوا و هوس سروران بوده اند - اما هم رخصت می یافتند که دل از جاه طلبی کنده آرامشی اختیار کنند که دیگر مردم از آن برخوردار بودند. مردی که دستگاه حکومت به آنها می داد باید چشمگیر می بوده باشد تا آنها را به قبول آن گونه خدمات دریاری برانگیزد. اما زمانی که نیرومندی سلطان به زبونی می گراییده هر والی ایالت یا هر رئیس طایفه خود را صاحب اختیار می انگاشته است. روزگار عمه حکومت بهتر نمی شده. هر یک از این صاحب اختیاران خود را سرور آنها انگاشته به تنبیه شان می پرداخته است. چه که این صاحب اختیاران نیرومندی و استقلال خود را با کیفر دادن زبردستان نشان می داده اند. دو دسته از کیفر در امان می ماندند، سربازان و کشاورزان. خیش این و شمشیر آن برای استقلال قلمرو صاحب اختیار ضروری بوده است. سوداگران را پولشان در امان نگه می داشته است. پول آنها را از چنگشان بیرون کشیدن پی آمد دردناکی برای قدرتمندان داشته است. شرقی ها این حقیقت را چنان خوب می شناسند که در میان طوایف ترکمن - که یک بیگانه به سختی می تواند در آن رخنه کند - سوداگران بخارا و خیوه و مشهد پیوسته در رفت و آمدند بی آنکه کسی موی دماغشان شود. اما یک مأمور حکومت

کسی نبود، هیچ بود، به ویژه آنها که سلطان به اراده خود سربار رؤسای نافرمانشان کرده بود. این سیه بختان چه روزهای تلخی باید می گذرانیدند. در آن زمانها هر عضو حکومت که بر او خشم می گرفتند دار و ندارش را، و چه بسا که جانش را هم از دست می داد. امروزه بسیار کم است که شاه تا به آنجا پیش رود. کسانی که او به آنها بی مهر می شود زمان کوتاهی برکنار می شوند بی آنکه به چنان عقوبت ها دچار آیند. در چهار سالی که من در ایران بودم از صدر اعظم ها و شاغلین دیگر مناصب عالی دربار تنها یک بار دیدم که خشم شاه زندگی یکی از آنها را به باد داد و آن هم در شرایطی بود غیر عادی.

شهر تهران را قحطی هولناکی زده بود. مانند همیشه مردم دولت را گناهکار شناختند. وزرا را ترس فرا گرفت و برای خودرهانی از تهمت نزد شاه رفته رئیس شهربانی را مسئول خواندند. از بخت بدش، روش رئیس شهربانی هم به گونه ای بود که به این تهمت که به او بستند وزن و مایه می داد. شاه برای چند روز از پایتخت بیرون رفته بود. در بازگشت به تهران مردم کوچه و بازار که بر سر راه او گرد آمده بودند دشنامش دادند. هنوز هیچ تدبیری در رفع غائله اندیشیده نشده بود. شاه دستور داد بی درنگ کلاتر (رئیس شهربانی) را آوردند و به چوبش بستند. چون این تنبیه آتش خشم شاه را خاموش نکرد امر کرد کلاتر را گردن زدند. این عمل شاه نفرت همگان را برانگیخت، و من گمان دارم که آن واقعه اگر امروز رخ می داد شاه به چنان کیفی امر نمی کرد. دگر بارها که شاه به این و آن خشمگین شده است - و من ناظر آن بوده ام - هیچ یک عقوبتی چنین شدید به دنبال نداشته است. از عمال دولت کسانی هستند که کمتر به این گونه بدبختی ها گرفتار می آیند و آنها مستوفیانند. شغل آنها کم و بیش موروثی است، و چون زادگاه همه شان تفرش است توان گفت که برای خود طایفه ای هستند. همیار یکدیگرند و اگر بیم خطری باشد به یکدیگر خبر می دهند. صنفی هستند که درز کردن در آن بسیار سخت است.

نظامیان نیز از ایمنی فراوان بهره می برند، مگر کسانی از آنها که شغل شان

آن قدر مهم است که تنها نورچشمی ها می توانند به آن گمارده شوند و بر آن بمانند. سپهسالارها و سردارها با نگون بختی های بزرگ روبه رویند ولی سرتیپ ها کمتر، زیرا این ها همواره ایل و عشیره خود را دارند که از آنها پشتیبانی می کنند.

در این باره زیاده قلمفرسایی کردم. شاید کافی بود بنویسم که شاه کنونی ایران به آن اندازه که گمان می رود نیرومند نیست و قوانین و نهادهای گوناگون دست و بال قدرت او را می بندند. اما با تکیه زدن به تاریخ خواستم ثابت کنم که ایرانیان - که هم نژاد ما اروپاییانند - از زمانهای بسیار دور تا کنون بر ریشه خود استوار مانده، نه بلاهایی که از درون بر سر آنها آمده، نه یورش ها و لشکرکشی های اقوام بیگانه، و نه هم آمیزی خونها و نژادها این احساس آزادی و استقلال شخصی که ملت های آریایی را از نژادهای زرد و سیاه ممتاز می دارد از دست نداده اند. گفتن این نکته نیز بی فایده نیست که ملت های آسیا برای ایستادن در برابر تجاوزگرایی قدرت سلطان و رهایی از آن سه قدرت را سپر قرار داده اند: روحانیت، اشرافیت و دموکراسی.

در ایران روحانیت همواره طرفدار آزادی آموزش بوده است، زیرا عقاید فیلسوفان یونان و هند پیوسته در کنار تعلیمات دین رسمی تدریس شده و می شود. سلاطین ایران به آزادی و دموکراسی تمایل داشته به مردم شهرها نهادهایی از این گونه ارزانی داشته اند. همه مردم را به مشاغل دولتی دسترسی هست، و در عصر کنونی - مانند دوران باستان - کسانی را نام توان برد که از پایین ترین لایه های جامعه برخاسته به بالاترین مناصب رسیده اند. در شرق از خدمتکاری به همه چیز توان رسیدن. یک بیچه کوچه و بازار به شاگرد آشپزی در خانه یکی از بزرگان درمی آید. هوش و ذکاوت خود را نشان می دهد. از نردبان مشاغل بالا می رود تا پیشکار ارباب خود می شود. چون همه راه و رخنه های خانه ارباب را می شناسد در مخارج خانه صرفه جویی های کلان می کند، و از آنجا اعتماد کامل ارباب را به دست آورده مشاور او می شود.

چنانچه مخدوم او سلطان است به صدارت می‌رسد. از این جایگاه شاگرد آشپز ما می‌تواند باز هم تلاشی کرده مخدوم نیکوکار خود را از تخت سلطنت پایین کشد و خود بر جایش نشیند و یک خاندان جدید سلطنت بنیان گذارد. در دنیا رویدادی نتوان یافت که بیش از این در ترازوی دموکراسی بگنجد.^۱

اشرافیت همان ایلات و عشایرند که دولت در دولت به شمار می‌آیند. سر و سامان و سازمان‌های خود را دارند و تنها حرمت سلطان را رعایت می‌کنند. با سلطان پیمانی بسته‌اند که تا وقتی که منافعیشان محفوظ است به آن وفادارند. چه بسا که در ایران هم — مانند اروپا — طبقه اشراف فریب زرق و برق دربار سلطنت را خورده امتیازات را فراموش کرده بود، و روزی به خود می‌آمد که به دام پادشاه در افتاده بود. اما کوچ کردن‌های پی در پی ایلات ترک به خارج از ایران به کمک آمده سبب شده است که این سنت پابرجا بماند و چراغ اشرافیت خاموش نشود.

این سه عامل به آن اندازه نیرومند هستند که حرمت یکدیگر را نگه دارند، و چون هر یک در برابر دو دیگر مستقل است و به یکدیگر نیازمندند سلطنت هیچ‌گاه نتوانسته است هم‌پیمانی آنها را بر هم زند.

فصل دهم

سوداگری در سرشت ایرانیان است

بررسی نهادهای سیاسی ایران ما را به این نتیجه‌گیری رسانید که روحیه آلمانی در این ملت بر جا مانده است، و بخشی از آن گرایش‌های وابسته به نژاد سفید را در خود نگه داشته است. بررسی نهادهای بازرگانی ما را به نتایجی رهبری می‌کنند کاملاً وارونه. عنصر سامی جای عنصر آلمانی را می‌گیرد. بسیار گفته شده است که ارمنی‌ها گرایش ویژه به بررسی و کنجکاوی در امور دینی و مابعدالطبیعه دارند. این نکته کاملاً درست است. هیچ دینی و هیچ مطلب فلسفی ای نیست که این مردم به‌غایت باطن‌بین عارف‌مشرّب از قرن‌ها پیش در آن کند و کاو و بحث و گفت‌وگو نکرده باشد. دلایل و براهین نکته‌سنجانه در رد یا قبول هر نکته آن قدر آورده‌اند که ذهن مرد آسیایی را چنان در هم ریخته است که هیچ‌کس نمی‌تواند به آن نظم دهد. بر شمردن عقاید و نظرات ضد و نقیضی که در آسیا پیروان شریع و مسالک گوناگون می‌آموزند و آموزش می‌دهند کار هیچ‌کس نیست، و بهترین دلیلی که در الوهیت دین مسیح توان آورد این است که از این معرکه سالم به در آمده است.

۱. بیانی است بس نادرست و شگفت‌انگیز در باره دموکراسی.

حالی که کسانی دیگر در مرکز شکوه و تجمل آن عصر، سرزمین امپراتوری بیزانس، ماندگار شدند که در حقیقت یک سرزمین آسیایی است. قوانین، آداب و رسوم و هنرها در آنجا شکل تازه به خود گرفت و بین شوش، تیسفون^۱ و بیزانس^۲ همه‌گونه روابط برقرار شد که جنگهای پیگیر بین دو امپراتوری هرگز نتوانست بر هم زند.

ایرانیان این برتری را هم می‌داشتند که تمدن، تجارت و هنرهای آسیا یا از سرزمین خود آنها به آن سو می‌رفت یا بر سر راه خود از خاک آنها می‌گذشت، و در این گذار بیشتر آنها دگرگونی می‌گرفت. در نتیجه ایران اگر هم زادگاه آن تمدنها، تجارتها و هنرها نبود در سایه آن دگرگونی مبتکر آنها به شمار می‌رفت. این آمادگی و توانایی برای گرفتن آنچه که از بیرون می‌آید پدیده شگرفی است که به‌ویژه نژادهای سامی از آن بهره دارند، خواه در هنر و تجارت باشد یا در مسائل فلسفی و دینی. به گمان من به آسانی نشان توان داد که پیش از اسلام اقوام سامی تا کناره‌های رود سند در جنوب شرقی آسیا و تا شهرهای مرو و هرات در شمال شرقی پیش رفته‌اند. پس طبیعی است که بپذیریم که در رگهای ایرانیان ساکن شهرها مقداری خون آرامی جریان دارد. هم‌چنان که ایلات و عشایر، که مردم جنگ‌آور ملت ایران‌اند، طبیعت قوم هند و آلمانی را در خود نگه داشته‌اند. سکنه شهرها - یا تاجیک‌ها - خلق و خوی سامی گرفته‌اند که هم در باورهای دینی و فلسفی ایرانیان اثر گذاشتند و هم شیوه ایرانیان در بازرگانی و صنعت را دگرگون کردند. شهروندان ایران به دولت مالیات می‌دادند و ایلات در برابر پولی که از پادشاه ساسانی می‌گرفتند

۱. تیسفون نام یک شهر باستانی است در بین‌النهرین که اقامتگاه زمستانی شاهان اشکانی و ساسانی بوده است. اکنون ویرانه‌های آن در ساحل چپ دجله ۲۲ کیلومتری جنوب شرقی بغداد است.

۲. بیزانس نام امپراتوری روم شرقی بود که پایتخت آن نیز بیزانس نامیده می‌شد که استانبول کنونی بر جای آن ساخته شده است.

اما اگر نژادهای سامی^۱ گرایش‌هایی این‌چنین تند به علوم نظری دارند ذوق آنها به تجارت و سوداگری هم تیز و تند است و تاریخ ما را یاری می‌کند که به اهمیت و گوناگونی معاملات می‌کرده‌اند و به چالاکي این سوداگران در رفت و آمدهاشان پی ببریم که نخست در هندوستان و آسیای دور و میانه نفوذ خود را گسترده و سپس مصریان، یونانیان و دیگر ملل کناره مدیترانه را به زیر یوغ ثروت و تجارت خود درآوردند. هر جا که در آن گروهی می‌زیستند که بهره‌گیری از آنها امکان‌پذیر بود بی‌گمان در آنجا کسانی از مردم سامی نیز گرد آمده بودند. مردم افسس^۲ و کارتاژ^۳ برای امپراتوری غول‌آسای روم از آفریقا و اسپانیا خواروبار می‌آوردند، و برادران مصری و سوری آنها آن امپراتوری گسترده را از همه فرآورده‌های مشرق زمین انباشته بودند. عطر و ادویه از هندوستان، بافته‌های پربها از ایران، میوه از ارمنستان، همه را این مردم آسیا به سرزمین آن امپراتوری می‌بردند، که از آنها بیزار بود اما از کالاهایشان نمی‌توانست چشم ببوشد. روزگاری دیرتر، آنگاه که امپراتوری روم تجزیه شد، کسانی از آن آسیاییها به زندگانی عاریتی خود در ایتالیا ادامه دادند در

۱. در این بند و بند پیشین نویسنده نکاتی آورده است که هم مبهم‌اند و هم با حقیقت سازش ندارند: ۱. ارمنه ربطی به سامی‌ها ندارند. بازماندگان یک قوم هند و اروپایی‌اند که پیش از میلاد مسیح بر سرزمین ارمنستان کنونی استیلا یافتند و در کتیبه‌های هخامنشی بیستون از آنها به نام ارمنی یاد شده است. زبانشان هم از زبانهای هند و اروپایی است که لغات فراوان از پارتی و پهلوی در آن وارد شده است. ایرانی‌ها شاخه بزرگی از نژاد سفیدند که در زمانهای باستان در دشت‌های پیرامون دریای خزر می‌زیسته، از آنجا در ایران، افغانستان، هند و اروپا پخش و در آنجاها ماندگار شدند، و به آنها و به زبانهایشان هند و اروپایی گویند که فارسی، اردو، فرانسه، انگلیسی، روسی و آلمانی از آن جمله‌اند. پس آلمانی‌ها شاخه دیگری از نژاد هند و اروپایی‌اند، و اشاره نویسنده به «روحیه آلمانی» و «عنصر آلمانی» درباره ایرانیان پرسش‌انگیز است.

۲. Afasos، نام شهر قدیم یونانی در آسیای صغیر نزدیک دریای اژه.

۳. کارتاژ نام یک کشور-شهر نیرومند و پرآوازه بود که در قرن نهم پیش از میلاد در شمال آفریقا تأسیس شد و با امپراتور روم رقابت و دشمنی می‌کرد و سرانجام رومیان در سال ۱۴۶ پیش از میلاد آن را گرفتند و ویران کردند.

آرامش داخلی و ایمنی مرزها را عهده‌دار بودند. ایران آن روز بیابان خشک امروز نبود که ما را آزرده‌خاطر می‌دارد. از مواد خامی که کشاورزان تولید می‌کردند پیشه‌وران بافته‌های فاخر، قالیهای نرم، عطرها و خوش و ده‌ها چیز دیگر می‌ساختند که درخور جامعه‌های عیش و نوش طلب بود و نیاز ملت‌های دیگر را برآورده می‌کرد.

از این رو است که پی می‌بریم، پس از آشفستگی و بی‌سامانی که سلطهٔ اعراب و تاخت و تازهای مغولها و تاتارها در این مملکت به بار آورد، شاهان صفوی در کوتاه‌زمانی یک تجارت پیشرو و پر رونق بنا نهادند. آن تاخت و تازها تنها در عشایر و سپاهیان امپراتوری اثر پایدار بر جا نهاده بود. بنیان زندگی شهروندان دگرگونی نیافته، همین‌که آرامش باز آمد سوداگری از سر گرفته شد. پیشرفت‌های اروپا نیز به یاری آنها آمد. در آن زمان کشفیات پرتغالی‌ها، اسپانیایی‌ها و هلندی‌ها اروپا را در رابطه مستقیم با هند و ایران قرار داده برای نخستین بار ما توانستیم نیازهای خود به ثروت‌های این دو سرزمین را بی‌واسطه برآورده کنیم. کمپانیهای بازرگانی همه ملل غربی می‌کوشیدند جایی فراخ‌تر برای خود به دست آورند. از این رو امتیازات فراوانی می‌دادند. آن روزگار درخشنده‌ترین دوران ایران نو بود. افسوس که ثروت، نعمت، جلال و شکوه آن دوران افغانها را شیفته ساخت و در نیمه‌های سدهٔ هجده به تاخت و تاز به خاک ایران‌شان برانگیخت، و پیروزی‌ای که به دست آوردند بسی بیش از آن بود که امید داشتند. پایتخت بزرگ و شکوهمند ایران را ویران کرده هر آنچه به چنگ آوردند با خود بردند. و زمانی که نادر توفیق یافت افغانها را از ایران براند بلایی تازه بر این کشور فلک‌زده فرود آمد. نادرشاه می‌بایست پس از بیرون راندن افغانهای خونخوار آسیب‌هایی را که از آنها به این سرزمین رسیده بود چاره کند. کشاورزی را سر و سامان دهد. ایمنی بازرگانی را از نو برقرار سازد تا روابط پیشین با خارجه‌گره خورد، و در همه امور مملکت تدبیر به کار برد تا شمار سکنهٔ ایران به چهل میلیون نفر - که پیش از آن بود - بالا رود. اما نادر به

جای همهٔ این کارها همچون یک رئیس ایل - که بود - عزم کشورگشایی کرد. لشکرکشی به هندوستان همیشه خواب طلایی کشورگشایان آسیا بوده است. غارت و چپاول، و آوردن غنایم به‌ویژه سنگهای پربها انگیزهٔ عمده نادر در گشایش هند بود. اما آنچه او با خود از هندوستان آورد، هر چند زیبا و پربها، در برابر انسانهایی که تلف شدند بسی ناچیز بود. لشکریان نادر در تاخت و تاز به هند مردم جنگی نبودند. تمامی مردم ایلات را از زن و مرد و کوچک و بزرگ به راه انداخت و با خود برد. از آنها شمار هنگفتی در راه تباہ شدند. کسانی که زنده به هند رسیدند بسیارشان فرار کردند. ثروت سرزمین هند دل از آنها ربود و در آنجا ماندگار شدند. و چنان شد که کمتر از یک‌چهارم نفراتی که نادر به راه انداخته بود به ایران بازگشتند، و این دردی بود که درمان نداشت.

این بار کریم‌خان زند برای ترمیم آسیب‌ها آستین بالا زد، و سرزندگی‌ای که در ایرانیان هست او را یاری کرد که در کوتاه زمانی کوشش‌هایش به نتایج چشمگیر برسد. اما دولت او زودگذر بود و مرگش همچون زلزله‌ای این سرزمین را به نابودی کشانید. آقامحمدخان قاجار در سنگدلی و آدم‌کشی هم‌تا نداشت. پایه‌های حکومت خود را بر موج خون و لاشه‌های قربانیان برافراشت، و در ایران دیگر چیزی برجای نماند مگر ویرانه‌شهرها، خرابه‌ده‌ها، کاروانسراهای فروریخته. و از سکنهٔ ایران اندکی که زنده مانده بودند از ترس جان در سوراخها و بیغوله‌ها خزیدند. از آن به بعد ایران باز هم جنگها دید که هر چند به گسترش نفوذ همسایگانش انجامید اما بلای آنها بر سر تودهٔ مردم نبارید. ویرانی شهرها اندک اندک مرمت می‌شود. کشت‌زارها رفته رفته گسترش می‌یابد. قنات‌ها را لاروبی می‌کنند و قنات‌های نو می‌کنند. رابطه بازرگانی با اروپا گره خورده است. آداب و رسوم به نرمی می‌گراید و تندخویی کاستی می‌گیرد. و مردم آسودگی هر روز جای خود را اندکی بازتر می‌کند.

هم برابر نبود. حکمرانها هم به جای آنکه از مالیات مردم نگون بخت بکاهند بار مالیات و رشوه را بر مردم سنگین تر کردند.

خاک در ایران بسیار حاصل خیز است اگر خوب آبیاری شود. شکل زمین هم به گونه ای است که آبیاری را آسان می کند زیرا گرداگرد فلاتها را کوهستان فرا گرفته است و بیشتر اوقات سال از برف پوشیده است. اختلاف حرارت کوه و دشت به تولید فرآورده های گوناگون کمک می کند. در خوزستان نیل و نیشکر می روید و در همان زمان در کوهستان کردستان از درخت بلوط مازو می گیرند. این دوگونگی اقلیم برای پرورش یافتن و زیاد شدن گله و رمه نیز سازگار است زیرا با اندک جابه جا شدن کم و بیش در تمامی سال می توان آنها را در هوای آزاد به چرا برد. توان گفت که از ماه اسفند تا پایان آذر ماه چریدن گله ها برای صاحبانشان رایگان است. کشاورزی ایران بسیار پیشرفته است زیرا ایرانیان در کار کشاورزی هم چالاکند و هم هوشمند. شیوه کارشان را که من به چشم دیده ام به این باورم رسانیده است. سود و زیان کودها را می شناسند و به تجربه کودها را در چهار ردیف از یکدیگر جدا کرده اند. ردیف نخست که پرزورترین کود است از عناصری به دست می آید که در آن کهنه پارچه، به ویژه پشمی آن، نیز هست. ردیف دوم ترکیبی است از فضله پرندهگان، که در میان آنها فضله کبوتران را مفیدتر می پندارند. پیرامون شهرها کبوترخانه های بلند و بزرگ ساخته اند که انباشته اند از کبوترهای چاهی. این کبوترها در کشت زارها دانه می چینند و در کبوترخانه آشیانه می کنند. در نزدیکی اصفهان هر یک کیلوگرم فضله کبوتر به یک تومان خرید و فروش می شود. ردیف سوم از پشگل بز و گوسفند است. گله های گوسفند و بز را در کشت زارهای درو شده رها می کنند تا بچرند. پشگل آنها که هنگام چرا در زمین می افتد کود زمین است. در گرمای تند تابستان گله و رمه را به چراگاههای کوهستانی می برند. در آنجا برای اینکه از گزند تابش آفتاب در امان باشند دور و بر چادرها نگاهشان می دارند. پشگل هاشان را جمع می کنند

فصل یازدهم

کشاورزی

ایرانیان در همه قرون و اعصار به کشت و کار گرایش داشته اند. مردم ایلات کارهای کشاورزی را دوست دارند از این رو که با طبع استقلال طلبشان، پرکاری و جنب و جوششان و با آداب و عادات روستایی شان سازگار است. از سوی دیگر، دین باستانی ایرانیان از کوچک و بزرگ و پیر و جوان می خواست که در برخی از جشنها چند ساعتی در زمین کار کنند و هر سال شماری درخت بنشانند. در روزگار صفویه که دوران آبادانی و پیشرفت ایران است - به روایت شاردن کشاورزی ایران پر بار بوده و کشت زارهایی که او در سفرش از تبریز به بندرعباس دیده است بارآوری شگفت انگیز داشته اند. در پاره ای نقاط دهات چنان به یکدیگر نزدیک بوده اند که گویی تکه هایی از یک شهرند. پیرامون شهر اصفهان نمودار حومه شهری بوده است با هشتصد هزار تا نهصد هزار سکنه، با باغهای گل و میوه. در سراسر هشتاد سال جنگ خانگی که از پی این دوران روتق و رفاه آمد روستاییان بیش از شهروندان آسیب دیدند. آنها چون هم کشاورز و هم مردان جنگنده حکومت بودند تمامی بار آن مصیبتها را باید به دوش می کشیدند. پس بیشترشان خانه و کشتزار را رها کرده از بلاها گریختند. چنان که از آنها آنچه بر جای ماند با یک ده سیه روز

که سوخت زمستانشان است. ردیف آخر ترکیب خاکستر، گاه، خار و خاشاک و دورریخته میوه و هرگونه خوردنی است، که در ده و شهر از گوشه و کنار جمع می‌کنند و در دل خاک می‌انبارند تا بپوسد و کود شود.

افزارهایی که در زراعت به کار می‌برند ابتدایی اند. بی‌شک کافی نیستند، اما فراموش نکنیم که زارع ایرانی مجبور نیست - همچون زارعین ما - زمین را عمیقاً زیر و رو کند تا خاک آن قوت بگیرد، و انگل ریشه‌ها جا کنده شوند. خاک رس به آهک آمیخته است که تابش آفتاب خوب می‌خشکاندش و می‌سوزاندش و به خودی خود سخت و حاصل‌خیزش می‌کند. پس نخستین کاری که بر زمین باید کرد آبیاری آن است تا نرم شود. همین‌که زمین نم کشید خیش زدن آن و کارهای زراعتی در آن کردن بسیار آسان می‌شود، و همین‌که نم آن برچیده شد کلوخهایش به آسانی خرد و خاک می‌شوند. کار عمده کشاورزی ایران سر و سامان دادن به آب و آبیاری است. ایرانی‌ها در این کار بسیار زبردست و چالاکند. برای اندازه‌گیری سراسیب‌ها به هیچ افزاری نیاز ندارند. خوب می‌دانند در چه نقطه و چه زمانی باید آب از جویبار گرفت تا شیب زمین سبب شود که آب تمامی آن را آبیاری کند. تردستی شگفت‌آوری دارند که یک جریان ناچیز آب را هم به جایی که باید رهبری کنند بی‌آنکه قطره‌ای از آن از بین برود.

عمده زراعت ایران غلات است و پنبه و توتون و برنج، زعفران، روناس، نیل، تریاک، علوفه، سیب‌زمینی، سبزیجات و میوه‌جات. در گیلان، مازندران، یزد، کاشان و مشهد کرم ابریشم می‌پرورند. نیل، نیشکر و خرما چون به گرمای زیاد نیاز دارند در کناره‌های خلیج فارس می‌رویند که حرارت هوا در آنجا به اندازه هندوستان است.

نخستین و مهم‌ترین همه کشت‌ها گندم است و جو. در آغاز بهار زمینی را که در آن گندم یا جو باید کاشت دو بار خیش می‌زنند. آن‌گاه در پاییز که تابش آفتاب زمین را خوب گرم کرده است لایه نازکی از کود ردیف چهارم بر زمین

می‌پاشند و بر روی آن برای هر هکتار سی کیلوگرم تخم می‌افشانند. تخم‌پاشی که پایان یافت زمین را سیرآب می‌کنند و همین‌که رویه زمین خشکید بر آن غلطک می‌کشند. و از آن پس دیگر تا بهار به آن کاری ندارند. برف و باران زمستان زمین را نمدار نگه می‌دارد. با این حال ممکن است در نیمه‌های زمستان یک‌بار زمین را آبیاری کنند. از نوروز به بعد هر ده روز یک‌بار زمین را آبیاری می‌کنند، جو را پنج یا شش بار و گندم را ده بار. و دیگر می‌گذارند تا زمین خشک شود. همین‌که دانه‌های جو و گندم رسیده شدند به درو می‌پردازند. ساقه‌های درو شده را کپه کپه روی زمین می‌چینند تا هوا آن را بخشکاند و نوبت به خرمن‌کوبی برسد. دو گاو یا یک قاطر در گردش دایره‌وار غلطکی استوانه شکل را که به دور آن تیغه‌های فلزی نهاده شده است بر روی ساقه‌ها می‌گردانند. ساقه تبدیل به گاه می‌شود و دانه از آن جدا. باقی می‌ماند این‌که دانه‌ها را از گاه جدا کنند. باد ملایمی که می‌وزد به این کار یاری می‌کند. با افزاری که دسته چوبی بلند دارد و بر سر آن شاخه‌هایی از چوب نوک‌تیز بلند همانند انگشتان دست نهاده شده است در برابر جریان باد گاه را به هوا می‌افشانند. باد گاه را که سبک است کمی دورتر می‌برد و دانه که سنگین است در همان‌جا بر زمین می‌ریزد و تل انبار می‌شود. هر سیصد کیلوگرم گندم بین دو تومان و سه تومان قیمت دارد. اما سالهای بد که گندم کم به دست می‌آید گرانی بهای آن اندازه ندارد. در فارس، خراسان و کرمانشاه غلات از جاهای دیگر ارزان‌تر است و هر سیصد کیلوگرم یک تومان تا پانزده ریال خرید و فروش می‌شود. قیمت جو از گندم پیروی می‌کند و معمولاً نصف قیمت گندم است. یک نوع دانه دیگری که کشت می‌کنند بهار دانه نام دارد. تخم آن را هفتاد روز پس از نوروز می‌پاشند و پیش از آن‌که برسد هنوز که سبز است علوفه حیواناتش می‌کنند. در بعضی نقاط، بر تپه‌های کوتاه رو به آفتاب در آغاز زمستان گندم می‌پاشند. آبی که از کوهستان به پایین می‌آید این تپه‌ها را آبیاری می‌کند. گل و لای آمیخته به گیاهان که آب باران از کوهستان با خود

می آورد و بر این تپه‌ها می‌نشانند آنها را حاصل‌خیز می‌کند. گندمی که از این‌گونه کشت به دست می‌آید بسی مرغوب است و گندم کوهستان نام دارد. اما کم‌اند نقاطی که برای این‌گونه گندم‌کاری مناسب باشند. از محصولی که به دست می‌آید مالک دوسوم یا چهارپنجم برمی‌دارد اما تدارک آب، بذرها، حیوانات و افزار کشاورزی به عهده اوست. در زمین‌هایی که مال دولت است آب و بذرها دولت می‌دهد. تمام محصولات مال زارع است ولی باید برای هر هکتار دو تومان به دولت بپردازد.

برنج. سی‌امین روز پس از نوروز زمین را شخم می‌زنند و از کود ردیف نخست فراوان به آن می‌دهند و تا چند روز از آب انباشته‌اش می‌کنند. آنگاه بر زمین کار می‌کنند تا برای تخم‌افشانی آماده شود. از سوی دیگر برنج را برای کاشتن به این شیوه آماده می‌کنند: مقدار برنجی را که باید بکارند در ظرفی پر از آب می‌ریزند تا ده روز بماند. همین‌که شروع به تخمیر کرد به آرامی آن را از ظرف درمی‌آورند و در همان حال دانه‌ها و مواد خارجی را از آن جدا می‌کنند و روی یک پارچه در برابر آفتاب پهن‌اش می‌کنند و با قالی می‌پوشانند تا تخمیر به کمال رسد. آنگاه آن را در زمینی که از پیش آماده کرده‌اند می‌پاشند و زمین را تا ده روز پر آب نگه می‌دارند. بیست و چهار ساعت آب را از زمین می‌برند تا جوانه‌های برنج ریشه بگیرند، دوباره آب به زمین جاری می‌کنند تا پیوسته به اندازه یک پا آب روی برنج را فراگیرد، هفتاد و پنج روز پس از نوروز جوانه برنج سر از آب می‌کشد. آن وقت است که نشاها را با تدبیر و به نرمی با ریشه از زمین درمی‌آورند و در زمین دیگری که از پیش آماده ساخته‌اند می‌کارند. نکته بسیار مهم این است که در تمامی این مدت باید زمین پر از آب باشد مگر زمان کوتاهی که دانه ریشه می‌کند. کودی که به زمین ریخته‌اند به قدری حرارت دارد که اگر آب از زمین بریده شود گیاه از حرارت کود می‌سوزد. نشاها را دو تا دو تا با هم در سوراخهایی که بیست سانتی‌متر از یکدیگر فاصله دارند می‌نشانند. این کارها که تمام شد زمینی که برنج‌کاری

شده باید تا پایان ماه اکتبر (اوایل ماه آبان) پیوسته پر از آب نگه داشته شود. از آن پس آب زمین را بیرون می‌کنند تا زمین خشک شود و برای درو آماده. و این هنگام خطرناک‌تر از هر دوران دیگر است، چه آنکه اگر شب‌نم یخ بزند یا باد سرد کوهستان بوزد کار برنج ساخته است و محصول نابود شده. در فارس و مازندران این خطر وجود ندارد. در دیگر جاها در مسیر باد سرد کوهستان آتش می‌افروزند تا شعله آن هوا را پیش از رسیدن به شالی‌زار گرم کند. درو و خرمن‌کوبی برنج همانند گندم است. هر سیصد کیلو برنج در سالهای فراوانی دو تومان فروش می‌رود ولی عموماً بین سه و چهار تومان. در یکهزار متر زمین دوازده کیلوگرم برنج می‌باشند و نشاهایی را که از آن می‌روید در یک هکتار زمین می‌نشانند و معمولاً یکهزار تا یکهزار و دو سیصد کیلوگرم برنج از آن درو می‌کنند. در مزرعه برنج چند ریشه ارزن هم می‌نشانند تا از بروز جانوران ذره‌بینی که آفت برنج‌اند جلوگیری کنند. رسم تقسیم محصول برنج بین برنجکار و مالک زمین همانند گندم است.

تنباکو. اینکه زادگاه تنباکو ایران است یا عربستان یا سواحل آفریقا، بحث بسیار جالبی است که خود ایرانی‌ها درباره آن هیچ نمی‌دانند. این‌که پرتغالی‌ها تنباکو را برای اولین بار به ایران آورده باشند، شاردن آگاهانه رد کرده است. آن زمان که این مرد مسافر در ایران بود هنوز هفتاد سال از شایع کردن تنباکو توسط پرتغالی‌ها - در هندوستان نگذشته بود حال آنکه ایرانی‌ها از دو سیصد سال پیش از آن تنباکو را شناخته بودند. در هر حال شیوه‌های کشت و برداشت تنباکو در ایران چنین است: زمین را خیش می‌زنند، رنده می‌کشند و از کودهای ردیف سوم و چهارم کود می‌دهند. عموماً تنباکو را در زمینی می‌کارند که در پناه یک دیوار بلند باشد تا جوانه‌های تنباکو از آفتاب داغ نسوزند. در اوایل ماه مارس (حدود دهم اسفند) بذرافشانی می‌کنند و بر روی آن لایه‌ای ماسه می‌ریزند و هر پنج روز یک‌بار آب می‌دهند تا هفتادمین روز پس از نوروز. در آن هنگام زمین دیگری آماده می‌کنند که عموماً زمینی است که در آن جو

کاشته و تازه درو کرده‌اند. از پشکل گوسفند و فضلہ پرنده زمین را کود می‌دهند و آن را گردبندی می‌کنند و کردها را از آب می‌انبارند. همین‌که زمین به اندازه کافی خیس شد نشاهای تنباکو را که در زمین دیگر عمل آمده است از ریشه درآورده در این زمین هر یک به فاصله سی سانتی‌متر از دیگری می‌نشانند. آن‌گاه هر چند روز یک‌بار آبیاری‌اش می‌کنند. از زمانی که برگهای تنباکو رشد خود را آغاز کردند هر روز برگهایی را که تازه جوانه می‌زنند می‌کنند تا برگهای درشت زودتر رشد کنند، و زمین را وجین می‌کنند. چیدن تنباکو از ماه آذر آغاز می‌شود. برگهای بهتر را اول می‌چینند و بر زمین پهن می‌کنند تا به آفتاب بخشکند. در آن هنگام اگر باد بوزد محصول تباہ می‌شود. تگرگ هم آفت تنباکو است. برگها که خشکیدند به داخل یک انبار می‌برند و در آنجا در کنار یکدیگر ایستاده ردیفشان می‌کنند و گاه به‌گاه جایشان را عوض می‌کنند. برگهایی که بعد به همین روال می‌چینند و انبار می‌کنند به مرغوبی برگهای نخستین نیستند. تنباکویی را که این سان آماده شده است در کیسه‌های پوستی می‌تپانند و به فروش می‌رسانند. بهای هر شش کیلو تنباکو بین دو تا سه ریال است. تقسیم بین مالک و زارع مانند مزروعات دیگر است.

پنبه در فروردین ماه زمین را خیش زده، گردبندی کرده یک‌بار آب می‌بندند. در همین روزها پنبه دانه‌ها را در آب خیس می‌کنند، سپس می‌مالند تا مانده‌های پنبه از آنها جدا شود و بعد در زمین می‌کارندشان و با یک لایه ماسه می‌پوشانند و کودی آمیخته از خاکستر و پشکل گوسفند بر آن می‌پاشند و یک‌بار آبش می‌دهند. هفتاد روز پس از نوروز زمین را خوب سیراب می‌کنند. پس از آن با دقت وجین می‌کنند تا از همه گیاهان انگلی پاک شود. هر ده روز یک‌بار آبیاری‌اش می‌کنند تا پنبه برسد. غوزه‌هایی که پیش‌تر می‌چینند مرغوب‌ترند. پنج بار غوزه چینی می‌کنند که از ماه آبان آغاز می‌شود. در هر هکتار دوازده کیلو پنبه دانه می‌کارند و حدود پانصد کیلو برمی‌دارند. بهای هر سیصد کیلو پنبه در غوزه ۹۶ تا ۱۰۴ ریال است و در سال ۱۸۶۲ تا ۱۹۰ ریال

بالا رفت. عموماً در زمین پنبه‌کاری دانه‌های روغنی هم مانند کنجد و کرچک می‌کارند تا زمین خالی نماند و آبی که بر زمین می‌دهند بیهوده تلف نشود. تریاک، کشت تریاک از هر کشتی سودآورتر است، اما هر زمینی برای آن آمادگی ندارد. در نیمه ماه مهر زمینی را که برای تریاک‌کاری مستعد باشد خیش می‌زنند و از کود ردیف چهارم کود فراوانش می‌دهند. سپس برای آسانی آبیاری گردبندی‌اش می‌کنند. در آن خشخاش می‌پاشند و هر پانزده روز یک‌بار آبش می‌دهند تا سه بار، دیگر آب نمی‌دهند تا نیمه زمستان که تنها یک آب دیگر به زمین می‌دهند. آغاز فروردین یک آب دیگر می‌دهند و از آن پس زمین را خوب وجین می‌کنند تا از علف‌های هرزه و انگل پیراسته شود. اگر بر هر بته خشخاش بیش از دو سه گرز باشد زیادبها را می‌چینند تا گرزهایی که می‌ماند نیرومندتر شود. از آن پس هر ده روز یک‌بار آبیاری می‌کنند و هر زمان که گیاه هرزه بروید وجین می‌کنند و همین‌که خشخاش گل درآورد دیگر بر زمین کار نمی‌کنند تا خشخاش برسد. آنگاه آخرین آب را به زمین می‌بندند. سپس در نیمه‌های روز که آفتاب داغ است با افزاری که ویژه این کار است به هر گرز خشخاش خراشی وارد می‌کنند. به این کار تیغ زدن گویند. از این خراش‌ها شیره تریاک بیرون می‌تراود و بر بدنه گرز می‌ماسد. فردای آن روز هنگام برآمدن آفتاب آن شیره را با افزاری همانند کاردک از گرز جدا کرده در ظرف می‌ریزند. تیغ زدن و شیره گرفتن را چند بار دیگر تکرار می‌کنند تا زمانی که دیگر پس از تیغ زدن هیچ شیره بیرون نزنند. معمولاً گرز خشخاش بیش از سه تیغ زدن شیره نمی‌دهد. از تیغ زدن نخست به بعد مرغوب بودن تریاک رفته رفته می‌کاهد. پس از آنکه تریاک‌گیری پایان گرفت می‌گذارند تا ساقه‌های خشخاش بخشکد. آن‌گاه گرزها را، که پر از دانه‌های خشخاش‌اند، از ساقه جدا می‌کنند و در بازار هر ۳۰۰ کیلو به ده ریال می‌فروشند. دانه‌های خشخاش را همه مردم همچون میوه می‌خورند و نانوايان از آن بر نان هم می‌پاشند. بهای تریاک از این قرار است: تریاک درجه یک هر سه کیلوگرم ۹۶ تا ۱۲۰ ریال،

درجه دو ۴۸ تا ۶۴ ریال، درجه سه ۲۴ تا ۳۲ ریال. شیره تریاک را اوایل خرداد ماه می‌گیرند.

زعفران. از اول تا بیستم اردیبهشت زمین را خیش می‌زنند و آب می‌دهند تا خوب نمناک شود. آنگاه آن را رنده می‌کشند تا صاف شود و کردبندی‌اش می‌کنند. در آن تخم می‌پاشند و از زمانی که گیاه روید تا هفتادمین روز از نوروز هر ده روز یک بار آبیاری‌اش می‌کنند. زمانی که گیاه به گل نشست و گلها شکفتند گلبرگها را می‌چینند، و این کار حوالی دهم دی ماه می‌شود. در چیندن گلبرگها باید مواظب بود که ساقه گیاه آسیب نبیند تا خامه‌ها بتوانند برسند زیرا در آشپزی ایرانی مصرف فراوان دارند.

روناس. اوایل فروردین زمین را آماده می‌کنند، تکه ریشه‌های روناس را در آن می‌نشانند و کود خاکستر بر آن می‌پاشند. پس از آن رنده بر زمین می‌کشند و زود به زود آبش می‌دهند. سال سوم، در آغاز فروردین به کندن ریشه‌ها آغاز می‌کنند. ریشه‌های کناره‌های زمین را کنار می‌گذارند برای این‌که دوباره بکارند. روناس معمولاً در زمین شور کاشته می‌شود به این گمان که این گیاه نمک زمین را می‌گیرد و زمین را برای هر کشت دیگری پاک و آماده می‌سازد. ریشه‌های روناس را می‌گذارند تا بخشکد. وقتی خشک شد سه چهارم از وزنش می‌کاهد. خشکیده آن هر شش کیلو یک و نیم ریال به فروش می‌رسد. من این ریز و درشت‌ها بر شمردم تا نشان دهم که ایرانی‌ها با چه دقتی بر زمین کار می‌کنند. نظم و انضباطی که در هر یک از کارهای زراعی به کار می‌برند نشانه پایدار بودن اقلیم ایران است. باران، باد، گرما، سرما را با گفتن روز پیش‌بینی می‌کنند و درست از آب درمی‌آید. دریایان این را هم بگویم که ایرانیان برای همه کارهای کشاورزی سال شمسی را نگه داشته‌اند و آغاز بهار را بنیان همه کارها. و از دوران زردشتیان آغاز بهار آغاز سال بوده است. و این روز هنوز هم بزرگترین عید ایرانیان است، و نه تنها برای کشاورزی که برای همه امور اداری و دولتی نیز بنیان کار شمرده می‌شود. انکار نتوان کرد که

ایرانیان در کار کشاورزی راه و روشی دارند که با شرایط اقلیمی شان بسیار جور است. مثلاً من دریافته‌ام که آنها وقتی کود به زمین می‌دهند هیچ‌گاه آن را در زیر خاک پنهان نمی‌کنند بلکه بر رویه زمین می‌پراکنند تا آبی که پس از کودپاشی به زمین می‌دهند تأثیر کود بر خاک را تعدیل کند. ماسه‌ای که با آن زمین را می‌پوشانند این فایده را دارد که بادهای شدیدی که اوایل بهار و پاییز می‌وزد خاک زمین را با خود نبرد. و دیدیم که آبیاری هم که می‌کنند دو فایده دارد. یکی اینکه رطوبت لازم برای تخمیر را به زمین می‌رساند و دیگر اینکه در زمین‌های شالی‌کاری و تنباکو از شدت کود می‌کاهد. در شالی‌کاری دیدیم که زمین باید پیوسته مانداب باشد تا گرمای سخت کاشت را نسوزاند. و در تنباکوکاری پس از جابه‌جا کردن ریشه از زمین به زمین دیگر هر سه روز آبیاری این فایده را دارد که زمین گیاه را یاری می‌دهد تا از گرمایی که کود به زمین می‌دهد نسوزد تا آنگاه که تنباکو به آن اندازه رشد کند که به همان گرما نیاز داشته باشد.

عوارض می‌گیرد. هر کس از این قاعده سرپیچی کند دو ریال و نیم جریمه می‌شود. گله‌های گوسفند دو گونه‌اند. یکی گله‌ای که مالک گوسفند خود به آنها رسیدگی می‌کند و دیگر گله‌ای که مرکب است از گوسفندانی که مالکین به چوپان می‌سپارند تا به آنها رسیدگی و از آنها نگهداری و بهره‌برداری کند و در عوض برای هر میش ۶ کیلو کره نمک‌زده، و بره‌ای را که همان میش زاییده است به صاحب گوسفند بدهد. ضامن مرگ و میر گوسفند چوپان است که باید به صاحب گوسفند غرامت دهد. در بهاران، پیش از آنکه گوسفندان را به کوهستان برند پشمشان را می‌چینند. هر گوسفند حدود هفتصد و پنجاه گرم (۷۵۰ گرم) پشم می‌دهد. هر شش کیلو پشم بین هشتاد دینار و ۱/۴ ریال قیمت دارد ولی جنس آن بسیار پست است و کوتاه و شکننده، شاید به این سبب که گوسفندان همیشه در بیابان‌اند و چوپان به آنها خوب نمی‌رسد. در حالی که پشم بره بسیار خوب و مرغوب است. یک میش از لبنیات و پشمی که می‌دهد و بره‌ای که می‌زاید بین بیست تا بیست و چهار ریال به صاحبش درآمد می‌رساند. گوسفند هم از هر دید مانند میش است.

گاوه‌های ایرانی هیچ همگونی با گاوه‌های ما ندارند. ماده گاوها کوچکند، با ساقهای باریک و شاخ‌های پیچ و تاب‌دار و نگاه هوشیار. از شاخه‌های نژاد گاو هندی‌اند. گوشت آنها نزد ایرانیان خوار است و تنها مردم تنگدست از آن می‌خورند و اروپاییها، گاو را در کارهای کشاورزی به کار می‌گیرند، و برای کشیدن گاری و به‌ویژه کشیدن گاو آهن و افزارهای کشاورزی و روغن‌کشی از دانه‌های روغنی. یک ماده گاو چهل تا هشتاد و هشت ریال بها دارد و یک گاو که برای کارهای کشاورزی تربیت شده باشد ۱۲۰ تا ۱۶۰ ریال. گوشت بالداران و گوسفند پسند طبع ایرانی مالدار است. گوشت بالداران بسیار مرغوب است. آنها را در زمین‌هایی که گندم آن درو شده است، به چرا ول می‌کنند تا علفهای تازه رویده را بخورند. ارزششان می‌دهند و گاه هم وازده گندم. بهای یک مرغ هشتاد دینار تا یک ریال است. بهترین مرغ از لاریجان و

فصل دوازدهم

چارپایان

چارپایان را باید به دو دسته گوشتی و بارکش بخش کنیم. گوسفند و بز و گاو، و همچنین بالداران را (هر چند که چارپا نیستند) در دسته نخست بررسی می‌کنیم، اسب و قاطر و خر و اشتر را در دسته دوم. از حیوانات اهلی گوسفند نزد ایرانیان از همه عزیزتر است و پردرآمدتر. سه نژاد گوسفند می‌شناسند: ترکی، لری و مازندرانی. دو نژاد نخست نه در شکل و نه در بها تفاوت چندانی ندارند و از همان نژادند که در آسیا همه جا می‌توان یافت و به آن گوسفند دنبه‌دار گویند. اندامشان درشت است، کم‌خوراکنند، بیابان‌زی‌اند، گوشت لذیذ دارند ولی پشم کوتاه و زیر. گوسفند مازندرانی کوچک اندام است، دم کوچک به جای دنبه دارد و به خاطر پشم مرغوبش پر بها است. ایرانیان را همه اعضای گوسفند به کار آید: کله، پاچه، شکبه، دل، قلوه، جگر، روده‌ها و ریه خوراک توده مردم‌اند. میانگین بهای هر شش کیلو گوشت گوسفند در تابستان دو ریال است و در زمستان ۲/۸ ریال. وزن یک گوسفند تا ۶۰ کیلو می‌رسد. رسم است که قصاب گوسفند را به وزن می‌خرد ولی بهای نیمی از وزن را می‌پردازد. همه گوسفندان باید در کشتارگاه کشته شوند و به لاشه آنها مهر دولتی زده شود. مأموری که این مهر را می‌زند از هر گوسفند یک ریال و از هر بره نیم ریال

بلندبالا، با ساقهایی ظریف و نازک به نازکی نی که بر آنها کالبد یک تازی نهاده شده باشد، و گردنی بسیار دراز و بی یال و کویال که در ته آن یک کله گنده خمیده نهاده باشند. این می شود پیکر یک اسب ترکمن. اسب عربی از عربستان به ایران آمده است، و همه خویبها و بدیهای این نژاد را نگه داشته است. بهای هر یک از آنها ۸۰۰ تا ۴۸۰۰ ریال است. اسب قره باغ از نقطه‌ای در آذربایجان می آید که اکنون در تصرف روسیه است، و به اسب ایرلندی همانندی فراوان دارد. به گمان من از اسب‌های عربی نیز برترند و برای سفر بهتر از این در ایران نمی توان داشت. زیاد بلند بالا نیستند. کوتاه دهنه‌اند اما اعضای بدنشان نیرومنداند و با کالبد اسب همساز می دارند. به ۴۸۰ تا ۸۰۰ ریال خرید و فروش می شوند.

یابو به هر اسبی گویند که از هیچ یک از سه نژادی که گفتیم نباشد. هم در سواری به کارش می گیرند و هم در بارکشی. برخی از آنها را چنان تربیت می کنند که پیشاهنگ کاروان باشند. پیشاپیش قافله راه می روند گردنشان پوشیده از زنگها و زنگوله‌ها است و دوست ندارند که هیچ یک از چارپایان کاروان از آنها پیشی گیرد. این حیوان چنان باهوش است که زمانی که زمین از برف پوشیده است راه را هر قدر هم پیچ و خم داشته باشد می شناسد. بهای یابوی سواری ۴۸۰ تا ۶۴۰ ریال و یابوی بارکش ۲۰ تا ۱۶۰ ریال است. از قاطر هم مانند یابو هم در سواری کار می کشند و هم در باربری. و بهای هر کدام ۸۰ تا ۱۶۰ ریال است. خرها را معمولاً زنها سوار می شوند و مالاها. مرغوب ترین شان آنهایند که سفیدند و ۲۰۰ تا ۲۴۰ ریال می ارزند. شتر از خراسان می آید و خوزستان و اصفهان. شتر خراسان از همه بهتر است. تا ۳۲۰ کیلو بار حمل می کند و روزی ۳۰ کیلومتر راه می رود. یک جفت شتر ۴۸۰ ریال می ارزند. شتر دو ماه در سال دیوانه می شود و تقریباً هیچ نمی خورد و در این مدت شرور است و خطرناک. یک شتر در سال تا ۱۲۰ ریال به صاحبش عاید می کند که به این مبلغ باید پشم آن را هم افزود که ۹/۵ تا ۱۲ ریال

شیراز است. گوشت آنها سفید است اما استخوانشان سیاه همچون آبنوس. بوقلمون و غاز و اردک کمیاب است. ایرانیها آنها را از جمله اسباب تجمل می شناسند و هرگز گوشتشان را نمی خورند. در عوض طرفداران گوشت شکار زیادند.

از حیوانات بارکش اسب بیش از همه توجه انگیز است. ایرانیها چهار نژاد اسب می شناسند: ترکمن، عرب، قره باغ، یابو. اسب ترکمن بسیار بلندبالا است و پر نیرو و دیر خسته می شود. کسانی ادعا دارند که اسب ترکمن ۲۴۰ کیلومتر را در ۲۴ ساعت می سپارد. من این را خود نیازموده‌ام و به چشم ندیده‌ام، اما در طولیه خودم اسبی داشتم که از سرهنگ شاپلن خریده بودم و این افسر ارتش با آن اسب ۲۰۰ کیلومتر در ۲۴ ساعت پیموده بود. یک اسب ترکمن خارق العاده ممکن است چهارصد تومان قیمت داشته باشد، اما معمولاً قیمت یک اسب ترکمن بین ۵۶۰ و ۸۰۰ ریال است. شخصیت‌های بزرگ این اسب را برمی گزینند، و زیاد پیش می آید که دو نژاد ترکمن و عرب را در هم می آمیزند. روش ترکمن‌ها در آماده کردن اسب برای سواری چنین است: هر روز اسب را به تاخت و تاز و امی دارند، با رعایت اینکه هر روز زمان تاخت اندکی درازتر از روز پیش باشد. سپس اسب را با جل‌های بسیار سنگین می پوشانند، تن اسب را تا گوش‌ها می پوشند و تنها کله اسب و دم و ساقهای او دیده می شود. غذای اسب در هر وعده سه کیلو گاه است و سه کیلو جو که هر دو را به چربی خام گوسفند آمیخته می کنند. آب کم به او می دهند. پیشرفت تمرین را به عرق بدن اسب قیاس می کنند و زمانی که عرق بدن اسب به زلالی آب شد نشانه این است که تمرین به کمال خود رسیده است. در لشکرکشی‌ها و مانورهای جنگی خوراک اسب تنها چربی خام گوسفند است. همین که مانور یا لشکرکشی به پایان رسید تا ۴۵ روز جز سبزه به اسب نمی خوراندند. اسب ترکمن اگر خویبهای انکارناپذیر دارد اما هم بسیار زشت است. در خیال خود اسبی بسازید خشک و لاغر، از اسب‌هایی که ما به کالسکه می بندیم

می‌آورد. در مدت زمانی که شتر را به کار می‌گیرند هر شب یک کیلو و نیم آرد خمیر می‌کنند و به او می‌خورانند با سه کیلو گاه. ایرانی‌ها با حیوانات خود بدرفتار نیستند، از این رو حیوانات عموماً رام‌اند و مهربان.

فصل سیزدهم

فرآورده‌های طبیعی

سرزمین ایران انباشته از معادن است. این ثروتی است وصف‌ناپذیر که اکنون در خواب است، اما هرآن ممکن است بیدار شود. کافی است که آرامش به درازا کشد و دولت، که کفگیرش به ته دیگ خورده است، سرانجام بهره‌برداری از معادن خود را به کمپانی‌هایی بسپارد که هم ثروت کافی برای تأسیسات دارند و هم نیرومندی آن را که علی‌رغم کارشکنی‌های مأمورین بانفوذ دولت سر و سامانی برای این کار بدهند. افسوس که من در زمین‌شناسی و معدن‌شناسی هیچ نمی‌دانم تا در این باره بررسی کنم. از این رو رضا داده‌ام به اطلاعات نارسایی که یک جوان ایرانی میرزا کاظم نام در دسترس من نهاده است. میرزا کاظم در پاریس درس خوانده و امروز در مدرسه نظام تهران تدریس می‌کند. و این است سیاهه‌ای که او از ذخایر طبیعی خاک ایران ترتیب داده است:

سنگ مرمر که معادن عمده آن در یزد است و در ولایت ارومیه.

سنگ زرنیخ که اکسید آن دور و بر کاشان یافت می‌شود.

نمک کوهی، زاج سیاه (سولفات دو فر)، زاج سفید و بیسموت در

حومه قزوین.